

۴ | ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم |  
دوره سی و ششم | ۱۳۹۹ | شماره‌پی درپی ۳۰۳ | ۴۰ صفحه | ۳۵۰۰۰ ریال |

# روشن



**باز هم فصل  
زمستون  
رستم ایران کیه؟!  
خاله دیس لایک  
بیشتر از آدم آهنی**

## نشانِ بی نشان

«وفات حضرت فاطمه زهرا (س) تسلیت باد»



نقاشی: حسن روح الامینی

سخت است بخواهی بنویسی نتوانی  
یا اینکه بدانی که از او هیچ ندانی  
هر واژه که در ذهن بیاید، نپذیری  
دستت به قلم باشد و بی حرف بمانی  
وقتی سخن از سلسله نور و یقین است  
حیف است که خاموش بماند جهانی  
ژرف است معانی تو، می ماند انسان  
تا شرح کند این همه را با چه بیانی  
راه است که می ماند و نام است که مانده است  
حتی اگر از مدفن تو هیچ نشانی

فریبا یوسفی

# روان ۴۰

## یادداشت سردبیر

### به نام خدا

هر فصلی جذابیت های خاص خودش را دارد. بالاخره زمستان هم با برف قشنگش از راه رسید. در کنار زیبایی ظاهری که برف دارد و شادی و هیجانی که با خودش به همراه می آورد به نظرم پر از حرف های نگفته است. این که هیچ کدام از این دانه برف ها که می بارند شبیه هم نیستند. این که هر کدامشان یک شکل منظم برای خودشان دارند. الان همه ما این واقعیت علمی را می دانیم ولی آفرین باید گفت به ذهن آدمی که اولین بار متوجه این موضوع شد. احتمالاً آن شخص در بچگی وقتی آدم برفی می ساخته و شادی می کرده، با دقت به اتفاق های اطرافش توجه می کرده، کاری که شما آینده سازان نباید از آن غفلت کنید. در مجله رشد جوان منتظر دریافت ایده های جالب و خلاقانه شما هستیم که زیر باران یا برف به ذهن های باز و کنجگوتان رسیده اند.

دکتر زهرا باقری

- ۲ سراب
- ۴ رستم ایران کیه!؟
- ۶ کاشفان ناخوانده
- ۸ نونواری با شاپان
- ۱۰ سرباز تمام
- ۱۲ شکلات
- ۱۴ امیر خستگی ناپذیر
- ۱۶ زلزله سازنده
- ۱۸ نقشه فیلم
- ۲۰ نورسیده ها
- ۲۱ مغز پیچ
- ۲۲ در خلوت دل
- ۲۳ نم باران
- ۲۴ خاله دیس لایک
- ۲۶ ادعای شاعرانه
- ۲۷ قلمستون
- ۲۸ جوهر جهان
- ۳۰ اشغال های دوست داشتنی
- ۳۲ بیشتر از آدم آهنی
- ۳۴ منظومه دهه هشتادی ها
- ۳۵ اختراع زود بازده!
- ۳۶ از دفترچه خاطرات یک ربات
- ۳۷ حریم عمومی!
- ۳۸ ماسک
- ۳۹ مدرسه شاد مجازی
- ۴۰ از جنس آسمان



سرباز تمام ۱۰



رستم ایران کیه!؟ ۴



بیشتر از آدم آهنی ۳۳



خاله دیس لایک ۲۴

وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول: محمدابراهیم محمدی  
سردبیر: دکتر زهرا باقری  
اعضای شورای برنامه ریزی: حبیب یوسفزاده، سعیده موسوی زاده، زهرا باقری، بهروز رضایی کهریز  
مدیر داخلی: اشرف سادات کلاکی  
مدیر هنری: کوروش پارسا سازاد  
طراح گرافیک: مجید کاظمی  
دبیر عکس: پرویز قراگوزلی  
ویراستار: بهروز راستانی

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان  
ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴  
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶  
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸  
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹  
آدرس راینامه:  
Email: javan@roshdmag.ir  
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق  
پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷  
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲  
www.roshdmag.ir

صندوق پستی امور مشترکان:  
۱۵۸۷۵ / ۳۳۳۱  
تلفن امور مشترکان:  
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸



# سراب

## بررسی دلایل اعتیاد و نحوه پیشگیری از آن

«عاطفه پالیزدار»

«تصویرگر: حمید خلوتی»

اعتیاد نوعی احساس نیاز اجباری برای انجام مکرر یک رفتار، یا مصرف یک ماده مخدر است که روی زندگی فردی و اجتماعی فرد اثر مخربی داشته باشد. فرد می‌تواند به انواع مواد مخدر یا بازی‌های رایانه‌ای، یا استفاده از اینترنت و گوشی هوشمند، حتی غذا خوردن معتاد شود.

### نقش حس لذت در ایجاد اعتیاد

یکی از سازوکارهای بدن ما که ارتباط آن با اعتیاد به اثبات رسیده، سیستم محرک و پاداش مغز ماست. این سیستم شامل چند هسته مغزی است که به وسیله نورون‌ها و سیناپس‌ها به هم متصل هستند و مسیری را از مغز میانی به دستگاه کنار مغز برقرار می‌کنند. این مسیر در پاسخ به محرک‌های لذت‌بخش، با ترشح هورمونی به نام «دوپامین» در سیناپس‌ها، حس لذت را به وجود می‌آورد و فرد را تشویق می‌کند آن محرک را مجدداً تجربه کند.

در بعضی افراد این سیستم محرک و پاداش دچار اختلال می‌شود. مغز این افراد قادر نیست، محرک‌هایی را که به طور طبیعی لذت‌بخش هستند، یا فرد در گذشته از آن‌ها لذت می‌برده است، پردازش کند و یا به آن‌ها پاسخ درست بدهد. در نتیجه دچار بی‌علاقگی به این محرک‌ها می‌شود. در اصطلاح پزشکی به این وضعیت «فقدان لذت» می‌گویند.

کاهش حس لذت می‌تواند نتیجه بیماری‌های روانی مانند افسردگی باشد. در این حالت فرد در گذشته حس لذت را تجربه می‌کرده، اما در حال حاضر به علت ابتلا به افسردگی دچار این اختلال شده است. گاهی نیز این حالت همواره با فرد همراه بوده و یکی از ویژگی‌های شخصیتی اوست. دنیای فرد، دنیایی خاکستری و بی‌رنگ است و از چیزی لذت نمی‌برد.

### چرا برخی افراد به اعتیاد دچار می‌شوند؟

تحقیقات زیادی روی علت ابتلای بعضی افراد به اعتیاد انجام شده است و علل بنیادین متعددی برای این بیماری بیان شده‌اند. همان‌طور که می‌دانید، علت ژنتیکی و محیطی هر دو در ایجاد بیماری اعتیاد نقش داشته و تاثیرگذارند.

تفاوت‌های ژنتیکی که به تغییراتی در سیناپس‌های مغز یا عملکرد آنزیم‌های کبدی منجر می‌شوند، می‌توانند فرد را نسبت به ابتلا به اعتیاد مستعد کنند. مشکلات شخصیتی، بیماری‌های روانی و سابقه تجربیات ناخوشایند نیز عوامل فردی افزایش‌دهنده احتمال ابتلا هستند.



### چطور به فردی که حس لذت در زندگی ندارد، کمک کنیم؟

اگر شما یا یکی از اطرافیان‌تان از نداشتن حس لذت رنج می‌برید، باید از یک مشاور آگاه کمک بگیرید. این وضعیت می‌تواند نشانه‌ای از بیماری افسردگی باشد یا فقط یکی از ویژگی‌های ذاتی فرد به شمار بیاید. در صورت تشخیص افسردگی، فرد باید تحت روان‌درمانی و در صورت لزوم استفاده از داروی ضد افسردگی قرار بگیرد.

اگر این نشانه‌ها را در یکی از دوستان‌تان دیدید، با نزدیک شدن بیشتر، به او کمک کنید از انزوا خارج شود و در صورت تمایل، در مورد حالت روحی و روانی خود با یک بزرگ‌تر یا مشاور مدرسه گفت‌وگو کند. در صورت نبود افسردگی نیز روان‌درمانی به فرد کمک می‌کند، این ویژگی شخصیتی خود را بشناسد، و با شناخت و تقویت نقاط قوت خود زندگی فعالی داشته باشد.

فرد باید بداند که حس لذت‌نبردن او ناشی از تغییرات مولکولی در مغز است و بیماری محسوب نمی‌شود. این گونه او یاد می‌گیرد تفاوت خود را با دیگران بپذیرد و از تجربه‌نگردن هیجان‌ات مانند دیگران رنج نبرد. در واقع هیچ دو نفری هیجان‌ات و احساسات مشابهی ندارند و هر کس می‌تواند پدیده‌ها را به روش خودش درک و تجربه کند. اگر یک نفر با دیدن منظره طلوع خورشید حس شادی و زنده‌بودن می‌کند، دیگری ممکن است تنها به این فکر کند که یک روز دیگر آغاز شده است و باید کارهایش را شروع کند.

راه حل دیگر، تغییر محیط زندگی و تجربه هیجان‌ات بی‌خطر جدید است. رفتن به طبیعت، تماشای یک مسابقه ورزشی، رفتن به موزه، خواندن یک کتاب، مشاهده فیلم، و شرکت در ورزش‌های هیجان‌انگیز یا هر فعالیتی که فرد آن را سرگرم‌کننده می‌داند، ممکن است باعث ایجاد حس لذت در او شود.

شرکت بیشتر در فعالیت‌های گروهی اجتماعی به فرد کمک می‌کند، از چارچوب انزوای خود خارج شود و احساسات مشترکی بین خود و سایرین به‌وجود آورد. مانند بازی‌های گروهی، فعالیت‌های علمی گروهی، ساختن یک روزنامه دیواری در مدرسه، و عضویت در تیم ورزشی کلاس. توجه کنید که اعتیاد به هر ماده یا زیاده‌روی در برخی از کارها، بد و مخرب است؛ چه مواد مخدر و چه رفتارهایی مانند استفاده از اینترنت، گوشی هوشمند و بازی‌های رایانه‌ای.

### علائم اعتیاد

اعتیاد وقتی به وجود می‌آید که فرد، با وجود رساندن میزان مصرف خود به بالاترین حد ممکن، دیگر حس خوشایندی از مصرف ماده مخدر خود به دست نمی‌آورد. ولی در صورت مصرف نکردن دچار علائم فیزیکی مثل تعریق، بدن درد و علائم روانی مثل بی‌قراری و پرخاشگری می‌شود. به این ویژگی اعتیاد علائم «قطع» یا «Withdrawal» می‌گویند.

فرد ممکن است با علم به اثرات مخرب اعتیادش، به مصرف ادامه دهد. به تدریج او زمانی بیش از آنچه که انتظار داشته است، صرف مصرف ماده یا شرکت در فعالیت اعتیادآور خود می‌کند و ممکن است با وجود چندین بار تلاش برای توقف مصرف موفق به انجام این کار نشود. او نمی‌تواند جلوی وسوسه‌اش را برای مصرف آن ماده یا انجام آن فعالیت بگیرد و هر گاه دچار وسوسه مصرف می‌شود، اجباراً باید به آن تن بدهد. به این ویژگی «ولع مصرف» یا «Craving» می‌گویند.

به تدریج عملکرد فردی و اجتماعی فرد دچار اختلال می‌شود، روابطش با خانواده به مشکل می‌رسد و نمی‌تواند مسئولیت شغلی خود را به خوبی انجام دهد و ممکن است از نظر مالی، زمانی و سلامتی به فرد معتاد هزینه زیادی را تحمیل کند.

ممکن است به همین علت تمایلی برای حضور در جمع نداشته باشد، چون آنچه برای بقیه جالب و سرگرم‌کننده است، برای او بی‌معناست و نمی‌تواند در احساسات بقیه شریک شود. این موضوع ممکن است به انزوای اجتماعی او بینجامد.

وقتی چنین فردی از روی کنجکاوی یا فشار هم‌سن‌وسالان یا در دسترس بودن مواد مخدر، مصرف را تجربه می‌کند، این مواد مسیره‌های معمول تولید دوپامین در مغز را دور می‌زنند، و با تحریک مستقیم بخش لذت مغز، به ایجاد حس لذت منجر می‌شوند. در نتیجه فرد حسی را درک می‌کند که تا آن زمان تجربه نکرده یا مدت‌هاست آن را حس نکرده است. اینجاست که گمان می‌کند گمشده‌اش را یافته است و دوباره حس زنده‌بودن را از طریق مصرف، به‌دست می‌آورد. تمایل به تجربه مجدد این حس خوشایند باعث کشش فرد به مصرف دوباره و دوباره می‌شود. تا جایی که این میزان مصرف دیگر حس سابق را در فرد برنمی‌انگیزد و مجبور است میزان مصرف خود را بالا ببرد تا دوباره آن حس را تجربه کند. به این ویژگی مواد مخدر ایجاد «مقاومت» یا «Tolerance» می‌گویند. تحقیقات نشان داده‌اند که اعتیاد به سایر فعالیت‌ها مثل قمار، اینترنت و بازی‌های رایانه‌ای نیز از چنین سازوکاری پیروی می‌کند.



# رستم ایران کیه؟!

## تختی پسری که اسطوره شد

◀ مهدی زارعی

غلامرضا تختی محبوب‌ترین شخصیتی بود که از ابتدای شکل‌گیری ورزش در ایران، ظهور کرده بود. کشتی‌گیری که تنها ۳۷ سال زندگی کرد. برنده مدال طلای المپیک ۱۹۵۶ و نقره بازی‌های المپیک ۱۹۵۲ و ۱۹۶۰ و قهرمان جهان در مسابقات جهانی ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ چنان مورد توجه مردم و رسانه‌ها قرار داشت که با شکست او در فینال المپیک رم، نوشته شد: «تختی باخت، ملت ایران عزادار شد!»



### از نجاری تا کارمندی راه‌آهن

رجب، پدر غلامرضا، یخ‌فروش و رشک‌سنده‌ای در محله خانی‌آبادنو تهران بود و اوضاع مالی این خانواده مناسب نبود. با این حال، غلامرضا به تشویق برادرش در باشگاه کشتی پولاد ثبت‌نام کرد. با این حال فقر اجازه نداد که تختی کشتی را دنبال کند و مجبور شد برای نجاری به مسجدسلیمان رفته و نزدیک دو سال در آنجا نجاری کند. پس از آنکه به تهران بازگشت، کارمند ساده راه‌آهن شد و تمرینات خود را در باشگاه پولاد از سر گرفت.

### آغاز کار

تختی روز پنجم شهریور سال ۱۳۰۹ متولد شد. تنها ۲۴ سال از انقلاب مشروطه می‌گذشت و وقوع این انقلاب در همه چیز ملت ایران تأثیر گذاشته بود؛ در سیاست، ادبیات، هنر و... «وطن‌پرستی» اولین ویژگی مشروطه بود و این‌گونه بود که وقتی یک نسل گذشت و فرزندان مشروطه اوج گرفتند، وطن‌پرستی در جای‌جای سرزمین ما نمود پیدا کرد. ورزش نوین هم به محض ورود به ایران مورد توجه کسانی قرار گرفت که عاشق میهن و عاشق ورزش بودند.

### پیروزی اراده

صحبت‌های او در دوران ابتدای کشتی‌اش، بسیار باارزش‌تر از مدال‌هایی بود که بعدها گرفت: «... وزنم هفتاد کیلو شده بود. اما این هم دلیل نمی‌شد که بتوانم حریفانم را شکست بدهم. آن‌قدر پشتم به زمین خورده بود که پشتم بوی تشک گرفته بود! بعضی وقت‌ها می‌شنیدم که به طعنه درباره‌ام می‌گفتند: «اینو ببین که باز هم لخت می‌شه و تمرین می‌کنه!»

«پیروزی اراده» عبارتی در زندگی تختی بود که برای بسیاری از قهرمانان مفهومی ندارد. با همین اراده بود که او از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۵ میلادی عضو تیم ملی کشتی ایران بود.

### قهرمانی که با

#### مدال طلا، خود را گم نکرد

در ۱۹۵۱ به عضویت تیم ملی درآمد. چهار سالی بود که «صائیم بیک اریکان» ترکیه‌ای مربی تیم ملی کشتی آزاد ایران شده بود. در سال ۱۹۵۵ و در فستیوال ورشو (لهستان) به «بوریس کولایف» روس باخت و نقره گرفت. به این ترتیب تختی برای کسب طلا تا ۱۹۵۶ منتظر ماند. آرزوی این بود که در سکوی اول مجبور شود که بیش از سایرین «خم شود» تا مدال را به گردنش بیاویزند. او می‌دانست که مهم‌ترین رقیبش در المپیک همین کولایف خواهد بود. او در المپیک ۳ حریف را ضربه‌فنی کرد و رقیب‌های روس و آمریکا را با امتیاز برد و قهرمان المپیک شد. اما وقتی قهرمان شد گفت: «قهرمان شدم اما قلم‌بیشتر نشده‌ام.»

### به دنبال عکس رقیب

تختی تنها یک‌بار در مسابقات بین‌المللی ضربه‌فنی شد و آن در سال ۱۹۵۵ در برابر «وایکینگ پالم» سوئدی بود. شاید هر کس دیگری بود، از این رقیب به نیکی یاد نمی‌کرد. اما تختی گفت: «من که تا قبل از این مسابقه از نام حریف هم می‌ترسیدم، حالا به قدری به او علاقه پیدا کرده بودم که حتی به دنبال عکس‌هایش بودم تا آن را به دیوار اتاقم بچسبانم!» در آن مسابقات تختی مقام پنجم جهان را به دست آورد.



### مردی که دنبال بهانه گرفتن نبود

تختی پس از المپیک، قهرمان بازی‌های آسیایی ۱۹۵۸ توکیو شد و چهل روز بعد از این افتخار، مقام دوم مسابقات جهانی صوفیه (بلغارستان) را به دست آورد. یک سال بعد در مسابقات جهانی تهران، ۵ کشتی‌گیر را ضربه‌زنی کرد و با امتیاز کولایف روس را شکست داد و مدال طلای جهان را نیز از آن خود کرد. او در فینال المپیک ۱۹۶۰ این شانس را پیدا کرد که از عنوان خود دفاع کند. این تنها دفعه‌ای بود که یک کشتی‌گیر ایرانی فرصت دفاع از عنوان خود را پیدا می‌کرد. همه چیز به نفع تختی بود. «عصمت آتلی» قبل‌ها حریف تختی نشده بود. از طرف دیگر به دلیل جدول مسابقات، تختی با مساوی هم قهرمان می‌شد. اما مربی ترک‌ها حرفی به یادماندنی به آتلی زد: «تختی خدا نیست که شکست‌ناپذیر باشد، تو تلاش خود را بکن. اگر هم باختی، باختن که ننگ و عار نیست» آتلی پاسخ همین رقابت شرافتمندانه را گرفت و سرانجام تختی را خاک کرد. مدال طلا از دست تختی خارج شد اما... تختی هیچ کسی را مقصر ندانست. تنها گفت: «مدال طلا در دستم بود، آن را انداختم و آتلی آن را برداشت.»

### عواقب ۲۰۰ گرم وزن بیشتر

یک سال بعد از المپیک، تختی در مسابقات جهانی یوکوهاما (ژاپن) قهرمان جهان شد و همراه با تیم ایران، قهرمانی جهان را جشن گرفت. در سال ۱۹۶۲ در مسابقات جهانی تولیدو، او در وزن ۹۷ کیلوگرم کشتی گرفت و این بار عصمت آتلی ترک را شکست داد. تختی سه برد دیگر هم به دست آورد و سرانجام روبه‌روی جوانی روس به نام «الکساندر مدوید» ایستاد. مسابقه دو کشتی‌گیر مساوی به پایان رسید. در این شرایط کشتی‌گیری برنده اعلام می‌شد که وزن کمتری داشت. دو کشتی‌گیر را وزن کردند و مدوید به خاطر ۲۰۰ گرم وزن کمتر، برنده مدال طلا شد و تختی نایب قهرمان.

### پرچمی که تختی در دست نگرفت

المپیک ۱۹۶۰، سومین المپیک تختی بود و او تا آن زمان به پرافتخارترین ورزشکار ایران در المپیک بدل شده بود. در عین حال محبوب‌ترین بود و لایق‌ترین فرد برای حمل پرچم ایران در روز افتتاحیه. اما خودش نزد «جعفر سلماسی» (مربی تیم ملی وزنه‌برداری در آن سال) رفت و گفت: «شما بزرگ‌تر ما هستید. اولین مدال ایران در المپیک را شما آورده‌اید. این حق شماست که پرچم‌دار شوید!» و خودش به سایر ورزشکاران پیوست و پشت سر سلماسی رژه رفت.

### قهرمانی با غذای نان و پنیر

یکی از دوستان تختی درباره سال‌های آغاز کار تختی در تیم ملی کشتی می‌گفت: «ما هنوز ۲۰ ساله نشده بودیم و تختی هنوز مدال افتخار نداشت. کشتی می‌گرفت و سخت امیدوار بود. اما من امیدی به آینده‌اش نداشتیم. زیرا ظاهرها می‌دیدم که یک نان سنگک زیر بغل گرفته و یک سیر پنیر لای کاغذ پیچیده به خانه می‌رود تا با مادرش ناهار بخورد. امروزه همه می‌دانند و علم هم می‌گوید که این غذای یک قهرمان نیست. اما من و علم نمی‌دانستیم که تختی غیر از یک قهرمان است... نمی‌دانستیم که می‌رود تا از کشوری دور دست برای ما افتخار بیاورد اما سرنوشت بدون دخالت ما جریان داشت و تختی پسر فقیر محله ما با نان و پنیر قرار بود به هلسینکی رفته و با مدال نقره بازگردد.»

یک سال بعد در ۱۹۵۲ تختی مدال نقره‌ای از هلسینکی فنلاند با خود آورد. این بار مدال نقره المپیک را.

### آخرین مدال

مدال سال ۱۹۶۲ آخرین مدال تختی بود. پس از آن ورزش ایران در بازی‌های آسیایی آن سال شرکت نکرد. یک سال بعد هم تختی در مسابقات جهانی صوفیه (بلغارستان) غایب بود. با این حال نتوانست دور از کشتی بماند و برای المپیک ۱۹۶۴ توکیو به تیم ملی کشتی بازگشت. در ۳۴ سالگی تختی سه مسابقه خود را برد اما با یک باخت و یک تساوی در آخرین مسابقات خود به مقام چهارم المپیک دست پیدا کرد





# کاشفان ناخوانده

نگاهی به ۵۰۰ سال تلاش برای کشف سرزمین ناشناخته

«حسن ستوده نیا کرانی»

فرض کنید سال‌های سال از پدران خود شنیده باشید و پدران شما هم از پدربزرگ‌ها که روزی میهمانانی به خانه‌تان می‌آید. در صحبت‌های آن‌ها هم تمام مشخصات مهمان داده شده باشد. حالا روزی می‌رسد که آن مهمان را می‌بینید. چه می‌کنید؟ حتماً احترام زیادی برای او می‌گذارید. چون سالهاست از اهمیت این مهمان شنیده‌اید. حواستان هم هست که هیچ بی‌احترامی به او نکنید. این اتفاقی بود که حدود ۵۰۰ سال قبل برای سرخ‌پوستان قاره آمریکا رخ داد و مهمانان ناخوانده‌ای وارد سرزمین آنها شدند که مدتها بود انتظارشان را می‌کشیدند! ولی این میهمانان ناخوانده، چیزی جز غارت با خود نیاوردند.

## سه سال زندگی در قاره جدید

پس از اریک، پسرش لایف اریکسون سفرهای پدر را ادامه داد. یکی از دوستان لایف به نام بیارنی یک بار برای او تعریف کرد که در سفر خود به غرب، به خاطر وزش بادهای راه خود را گم کرد و به سمت غرب منحرف شد؛ جایی که سرزمینی را دید پر از درختان انگور، بوته‌های سبز، و آب و هوای خوب. بیارنی لایف را تشویق کرد تا سفر خود را به سرزمین ناشناخته غربی آغاز کند. لایف پذیرفت و در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی به شرقی‌ترین نقطه آمریکا رسید. او و ۱۳۰ نفر از همراهانش سه سال در این سرزمین زندگی کردند و حتی دهکده‌ای هم در آنجا ساختند. اما سرانجام در جنگ با بومیان منطقه مجبور شدند آن سرزمین را ترک کنند. مدت‌ها بعد از لایف، چند دریانورد سعی کردند با استفاده از داستان‌های قدیمی، سرزمینی را که لایف کشف کرده بود، پیدا کنند، اما هرگز موفق به این کار نشدند.

## تفاوت دو کاشف

پس چرا همه از کریستف کلمب به عنوان کاشف قاره آمریکا یاد می‌کنند؟ پاسخ ساده است. چون بسیاری از مردم دنیا داستان لایف اریکسون را هرگز نشنیدند و دریانوردان وایکینگ هم هرگز متوجه نشدند که قاره‌ای جدید را کشف کرده‌اند. ضمن اینکه آن‌ها هرگز به سرزمین جدید بازنگشتند. در حالی که بعد از ورود کریستف کلمب به قاره جدید، سفرهای اروپایی‌ها به این قاره آغاز شد و بسیاری از اروپایی‌ها در سرزمین جدید ساکن شدند.



## سفر به سرزمین سبز

اگر بپرسند اولین کسی که به قاره آمریکا رسید، چه کسی بود، همه بدون معطلی می‌گوئیم کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی! اما بهتر است عجله نکنید! حدود ۵۰۰ سال قبل از کلمب هم افرادی به قاره آمریکا سفر کردند. حوالی سال ۱۰۰۰ میلادی، یک دریانورد وایکینگ سفری به سمت غرب را آغاز کرد. وایکینگ‌ها دریانوردانی بودند که از سرزمین‌های نروژ، فنلاند، سوئد و دانمارک امروزی با کشتی‌های بزرگ خود در دریاها به سفرهای طولانی دست می‌زدند. یکی از این دریانوردان اریک سرخ بود؛ مردی که به خاطر موها و ریش قرمزش چنین لقبی گرفته بود. او به سرزمین «ایسلند» تبعید شده بود و پس از آن با کشتی بزرگ خود به سرزمین‌های غربی سفر کرد و جزیره‌ای یخی را کشف کرد که نامش را «گرینلند» (به معنای سرزمین سبز) گذاشت. اما چرا این نام را انتخاب کرد؟ زیرا می‌خواست دیگران متوجه نشوند، اینجا سرزمینی یخی است و به دنبال جنگل و چمنزار، راهی این سرزمین شوند!





### طمع کارانی به دنبال طلا

شاید داستان دریانوردان سفیدپوست و ایکینگ به مرور زمان بین افسانه‌های سرخ‌پوستان قرار گرفت. اما هر چه بود، سرخ‌پوستان منتظر میهمانان ناخوانده بودند. سرانجام وقتی که سه کشتی بزرگ از دل اقیانوس اطلس بیرون آمدند، سرخ‌پوستان مطمئن شدند که افسانه‌های قدیمی به حقیقت پیوسته‌اند؛ مخصوصاً با دیدن لباس‌ها و کلاه‌های عجیب، و شمشیرها و تفنگ‌هایی که هرگز ندیده بودند. به همین خاطر به استقبال مسافران رفتند و هر چه داشتند، در اختیار مسافران قرار دادند. مسافران اروپایی با دیدن طلاهای سرخ‌پوستان چشمانشان خیره شد. برای سرخ‌پوستان طلا فلزی معمولی بود؛ مثل آهن یا حتی چوب درخت. اما اروپایی‌های سفید حاضر بودند جان خود را برای طلا بدهند! مدت‌ها گذشت و تنها ظلم فراوان سفیدها نشان داد که آن‌ها هم انسان‌هایی طمع‌کار هستند.

### نابودی تمدن سرخ‌پوستان

تا قبل از ورود اروپایی‌ها، تمدن‌های سرخ‌پوستان در اوج شکوه خود بودند. آن‌ها در آن زمان در شهرهایشان سیستم خارج کردن زباله داشتند (همان کاری که ماشین‌های شهرداری در روزگار ما انجام می‌دهند). سیستم ستاره‌شناسی سرخ‌پوست‌ها چنان بی‌نقص بود که با رصدخانه‌های سنگی آن‌ها می‌شد خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی‌های ۵۰۰ سال آینده را با دقت پیش‌بینی کرد. اما بیشتر قبایل سرخ‌پوست با هم دشمن بودند و همین تفرقه باعث شد که قبیله‌ها یکی پس از دیگری در برابر اسپانیایی‌ها تسلیم شوند. اسپانیایی‌ها برای رسیدن به طلا هر کاری می‌کردند؛ از دستگیر کردن رؤسای قبیله‌ها تا شکنجه و کشتن سرخ‌پوستان. تنها در طول چند سال، به قدری سرخ‌پوست کشته شد که کسی باقی نماند تا برای فاتحان اروپایی کار کند. به همین خاطر آن‌ها راهی آفریقا شدند و با کشتی‌های خود، هزاران سیاه‌پوست آفریقایی را به سرزمین جدید آوردند. به هر حال اروپایی‌ها فاتح بودند و خودشان که نمی‌توانستند در سرزمین‌های فتح شده کار کنند؛ به زودی ثروت فراوانی به اسپانیا سرازیر شد، اما ...

### دزدی‌های دریایی

کم‌کم کشورهای دیگر نیز تصمیم گرفتند، از این همه ثروت سهمی داشته باشند. دریانوردان پرتغالی هم شروع کردند به سفر به سرزمین جدید. بعد نوبت به فرانسوی‌ها و هلندی‌ها رسید. در این بین، بریتانیا دست به ابتکاری بی‌سابقه زد. دریانوردان انگلیسی در اقیانوس اطلس انتظار کشتی‌های حمل طلای اسپانیا را می‌کشیدند و در فرصت مناسب، با حمله به این کشتی‌ها، نتیجه رنج‌های سرخ‌پوستان و ستم‌های اسپانیا را غارت می‌کردند. این اولین باری بود که «دزدی دریایی» با حمایت یک حکومت انجام می‌شد! نتیجه ستم‌های اسپانیایی‌ها مدت زیادی به خودشان وفا نکرد. در این میان، هم سرخ‌پوستان زیادی نابود شدند، و هم سیاهان زیادی به بردگی گرفته شدند.

با یک روش ساده و ارزان

# نونواری باشاپان

«حمیدرضا داداشی»

میز تحریر شما به مرور زمان مستعمل شده و رنگ کهنگی گرفته است؟ رنگ میزتان برای تان تکراری شده و می‌خواهید تنوعی ایجاد کنید و رنگ آن را تغییر بدهید؟ چی؟! در حال پس انداز پول توجیبی تان هستید و در حال نقشه کشیدن برای اینکه میز جدیدی بخرید؟ نه! دست نگه دارید! همیشه راهکارهایی وجود دارند که با کمترین هزینه و زحمت، وسایل خانه را نونوار کنید. می‌گویید نه؟ پس پیشنهاد می‌کنم ادامه این مطلب را بخوانید تا متوجه شوید که می‌شود با کمی حوصله و سلیقه به نتیجه رسید و تنوع ایجاد کرد.

«شاپان»  
این شاپان  
ارزان و  
نازنین!

«شاپان» یا «شاپون» در اصل نوعی قیر تصفیه شده است که به عنوان رنگ آستری در چوب کاری، سفال گری و... از آن استفاده می‌شود. اما می‌توان از آن برای براق کردن چوب، پارکت (نوعی کف پوش ساختمانی) و تغییر رنگ وسایل چوبی استفاده کرد. نکته خوب و مهم درباره این ماده پرطرفدار و محبوب در نقاشی، قیمت بسیار پایین آن در مقایسه با رنگ‌های معمولی و آسانی کار کردن با آن است. شاپان را می‌توانید از رنگ‌فروشی تهیه کنید. شاپان معمولاً در دو رنگ مشکی و قهوه‌ای تولید می‌شود. به راحتی و با سرعت آماده و خیلی زود خشک می‌شود، پس لازم است کار کردن با آن را بلد باشیم. پیش از آماده کردن شاپان لازم است که میز یا وسیله دیگری را که برای رنگ کردن در نظر داریم، برای این کار آماده کنیم. خراشیدگی‌های جزئی سطح میز و... را می‌توان با سنباده نرم از بین برد و خراشیدگی‌ها و ریختگی‌های عمیق‌تر را باید با بتونه ترمیم کرد. (برای این کار از متخصص کمک و مشورت بگیرید.)

آماده کردن  
شاپان

شاپان ماده غلیظی به شکل قیر است که پیش از استفاده حتماً باید رقیق شود. برای رقیق کردن (حل کردن) شاپان می‌توان از حلال‌هایی چون تینر، گازوئیل یا بنزین (با رعایت کلیه جوانب ایمنی) استفاده کرد. البته بهتر است از بنزین استفاده کنیم، چون بنزین بسیار فرار است (و زود خشک می‌شود) و به ترکیب شاپان آسیب نمی‌زند.

دو  
نکته مهم:

۱. رنگ، بنزین، تینر، گازوئیل و تمام مشتقات نفت، مواد آتش‌زا و خطرناکی هستند که هنگام کار کردن با آن‌ها باید بسیار مراقب باشید که آتش‌سوزی راه نیندازید. هرگز این مواد را در مجاورت شعله و یا در هوای بسیار گرم نگاه‌داری نکنید و هنگام ترکیب کردن آن‌ها مراقب باشید که در معرض آتش و شعله نباشید.
۲. حتماً از دستکش مناسب استفاده کنید.



● شاپان معمولاً در قوطی‌های یک کیلوگرمی عرضه می‌شود برای رسیدن به رنگ دلخواه، باید به میزان خاصی بنزین را با شاپان ترکیب کنید. اگر از شاپان قهوه‌ای استفاده می‌کنید، هر قدر بنزین بیش‌تری استفاده کنید، رنگ قهوه‌ای روشن‌تری به دست می‌آید. بنابراین توصیه می‌کنیم که ابتدا مقدار تخمینی مورد نیاز شاپان را در ظرف بزرگ‌تری بریزید و بنزین را کم‌کم اضافه کنید و خوب هم بزنید و با دست، آن را ورز دهید (دستکش فراموش نشود). بعد محلول به‌دست‌آمده را روی یک چوب یا سطح بدون‌رنگ بمالید تا متوجه شوید به رنگ دلخواه رسیده است یا نه.



● برای رنگ‌آمیزی با شاپان می‌توان از پارچه یا قلم‌مو و حتی پیستوله استفاده کرد؛ اما توصیه می‌شود و بهتر است که از یک پارچه تمیز نخی و بدون پرز استفاده کنید. در صورت استفاده از قلم‌مو ممکن است رد قلم روی سطح باقی بماند. استفاده از پیستوله‌های نقاشی هم مهارت خاصی می‌خواهد که به دردسرش نمی‌ارزد و بهتر است بی‌خیال آن بشوید و با همان پارچه تمیز کارت‌تان را راه بیندازید.



● رنگ‌آمیزی را با حوصله و بدون عجله انجام دهید. رنگ را یک‌نواخت و از یک طرف سطح شروع کنید و جلو بروید تا کار، یکدست و زیبا شود.

نکته:

همان‌طور که گفته شد، برای تغییر رنگ وسایل چوبی می‌توان از شاپان استفاده کرد. رنگ‌های روشن مثل سفید، کرمی و نخودی را می‌توان با شاپان قهوه‌ای به رنگ‌های قهوه‌ای، فندق‌ی و قهوه‌ای روشن درآورد (براساس درصد ترکیب بنزین و شاپان) و یا با استفاده از شاپان مشکی، به رنگ مشکی درآورد، ولی رنگ‌های تیره مثل مشکی را نمی‌شود قهوه‌ای کرد.

● کمی سلیقه هم بد نیست! من با استفاده از یک تکه مقوای پیش از خشک شدن شاپان، به آن نقش و نگار داده‌ام. شما پیشنهادی ندارید؟

● هنگام رنگ‌آمیزی بهتر است در فضای بسته کار نکنید. در فضای باز هم مراقب باشید که در معرض گرد و خاک قرار نگیرید، چون ممکن است روی رنگتان گردوغبار بنشیند و کار را خراب کند.

● یکی دو ساعت (براساس سرما یا گرمای هوا) صبر کنید تا رنگ کاملاً خشک شود. به شما تبریک می‌گوییم؛ از کارت‌تان لذت ببرید.

# سرباز تمام

بخش‌هایی از  
دلنوشته‌های دانش‌آموزی



ابوالفضل بیگ‌اینالو / دانش‌آموز دوره متوسطه /  
استان فارس

من یک حاج قاسم دیگر:

من حاج قاسم نیستم؛ چرا که حاج قاسم، زمان نبود که تمدید شود، مکان نبود که تعمیر شود، حاج قاسم تولید نبود که تکرار شود و نوشته‌ای نبود که کپی شود.

حاج قاسم اندیشه‌ای بود به ارتفاع آسمان، تدبیری بود به درازای زمان، شجاعی بود به پهنای جهان، آرشی بود به معنای تمامی ایران و پرچمی بود برافراشته به بلندای مردانگی مردان مرد. حاج قاسم، دستی بود به روشنایی ید بیضاء و نهالی بود به زیبایی شاخه طوبی.

منم یک حاج قاسم دیگر؛ اگر شجاعی باشم با تدبیر، آرشی باشم کمانگیر، اگر پرچمی باشم همیشه برافراشته، دستی باشم روشن‌تر از ید بیضاء و اندیشه‌ای داشته باشم مرتفع‌تر از آسمان‌ها. منم یک حاج قاسم دیگر؛ از ستمگری بیزار باشم و راهم پاسداری از میهنم باشد.

حاج قاسم پیکرت را بخش‌بخش نکردند، شجاعتت را بخش کردند و سهم من قطره‌ای شد از شجاعت تو.

حاج قاسم پیکرت را تکه‌تکه کرده‌اند اما بدانند که اندیشه‌ات را تکه‌تکه کردند و سهم من و هم‌سالانم تکه‌هایی شد از اندیشه‌های بارز تو تا هزاران مرد شجاع باشیم و اندیشه‌هایت را در سر بپروانیم و پازل مردانگی را با هم و در کنار هم ردیف کنیم تا ایرانی بسازیم با هزاران حاج قاسم دیگر.

مهشید سادات / دانش‌آموز دوره متوسطه / استان قزوین

برای شهید سرباز قاسم سلیمانی

اگر برای نیویورک تایمز ژنرال بود، اگر برای هم‌زمان حاجی بود و برای هم‌قطاران سبهدید برای مام میهن، سرباز بود. همان که خودش دوست می‌داشت و نمی‌دانست چقدر شرافت می‌دهد به واژه سرباز، وقتی آن را می‌آورد و می‌چسباند کنار اسمش و می‌گوید: بنویسید سرباز قاسم سلیمانی.

اینجا خاورمیانه نیست، خاور نفت است، خاور آتش است و جنگ و در میان خاور دود و تفنگ باید خانه را ایستاده و امن نگه داشت، این را سردار خوب می‌دانست.

او سرباز وطن بود وقتی که چند صد کیلومتر دور از مام میهن، نه در هفت توی یک سنگر بتونی مدفون شده در زیرزمین، بلکه در میان خاک و خمپاره با مجانبین داعش می‌جنگید تا خانه امن بماند. سردار معنای خانه را خوب می‌فهمید آن وقت که می‌گفت «آن دختر کم‌حجاب هم دختر خوب من است» شاید در هیچ کجای تاریخ ملتی این چنین در بدرقه سربازش بغض نکرده باشد و در هیچ جای دنیا دانش‌آموزی خردسال در مقابل تصویر سرباز وطن، سلام نظامی نداده باشد و پیرزنی اهل یک روستای دور برای سرباز وطن مویه نکرده باشد و آن دختر کم‌حجاب هم برای رفتن سرباز اشک نریخته باشد. اینجا خانه‌ای است که با رفتن سردار قاسم سلیمانی همه جایش درد می‌کند.



لطفاً بارکد را  
اسکن کنید!



**فاطمه فسنگری / دانش آموز دوره متوسطه / استان گلستان**

۴ سال بعد ... دفتر خاطراتم را که باز کردم، سربزرگ نوشته بودم: سردار دل‌ها. دم‌دهای صبح بود، بیدار بودم، دی‌ماه بود، امتحان فلسفه داشتم؛ که ناگهان جنگ ... جنگ اتفاق افتاد. از آن روز به بعد، همه گفتند: «سپهبد»، همه گفتند «سردار»، همه گفتند: «حاج قاسم»، رسانه ملی گفت: «سردار دل‌ها»، اما من می‌گویم: «دنیای یک کودک ۸ ساله»، کودکی که پیکسل سردار را مغرورانه به گوشه تی شرتش وصل کرده بود. ازش پرسیدم: «چرا پیکسل سردار؟» با آن دستان کوچکش آن را باز کرد و به من داد و گفت: «من یک حاج قاسم دیگرم، تو هم باش» جا خوردم! آن کودک که چیزی از شهید و شهید شدن نمی‌دانست اما چقدر فهمیده حرف می‌زد. پیکسل را از او گرفتم و وصل کردم به گوشه همین برگه دفتر خاطراتم تا هرگز یادم نرود که قرار است منم یک حاج قاسم دیگر باشم. ما همه دست سردار را دیدیم، دست حضرت آقا را دیدیم، سر شهید حججی را دیدیم، ما ایرانی‌ها دست و سر می‌خواهیم چه کار؟! به خدا ما با دل‌هایمان به جنگ ظلم می‌رویم نمی‌دانم چه بگویم؟ گنج شده‌ام. حاج قاسم، ببین نبودنت با مردم چه کرده است؟ یکی تسلیت می‌گوید، یکی تبریک، یکی ترانه می‌خواند، یکی مصیبت کربلا، چه محشری شده است! نمی‌دانم تسلیت می‌گفتند برای تبریک یا تبریک می‌گفتند برای تسلیت. ما همه ناراحتیم اما خوب می‌دانیم که امروز فقط خودت خوشحال هستی، همان موقع که هنگام نماز آن گل سرخ را از دست آن کودک گرفتی دلم لرزید. باورم شد که رفتنی هستی. حاج قاسم «آسمانی شدنت مبارک». به اشک‌هایی که از گوشه چشمانم آقا می‌آمد قسم، هرگز نمی‌گذارم به حقیقت بییوندد این جمله که می‌گویند: «از دل برو، هر آنکه از دیده رود.»



قسم به آن سخن و آن کلام شیرینت  
قسم به آن همه اخلاص و پاکی دینت  
قسم به قلب پر از مهر و لطف تو سردار  
دهیم در ره تو سر هم به چوبه دار  
قسم به آن رخ زیبای دلنشین تو باز  
بزرگ و کوچک ایران شود ترا سرباز  
شهادت تو شکست و ضلالت دشمن  
شهادت تو ز بوی و ضعف اهریمن  
شهادت تو بود فخر هر چه ایرانی  
تو تا ابد به دل ما بدان که می‌مانی

**علیرضا یوسفوندی / دانش آموز دوره متوسطه / استان شهر تهران**

سردار من، رشادت بی‌بدیل تو جلوه‌ای باشکوه از عشق‌بازی جانانه‌ای به نام شهادت را به رخ عالمیان کشید. درست همانند حضرت اباعبدالله که وقتی دید ظلم یزید زمان شکلی فراگیر یافته و شاید به نوعی سنت تبدیل شده است، با ایثار و شهادتش، قلم بطلانی بر اطوار و نقاب‌های نظام سلطه کشید و جوششی دیگر بر دل حق‌خواهان و آزادگان عالم انداخت.

سردار من، شهادت تو شعور مطلق و مجسمه زیبایی محض بود. این فعل سری می‌خواهد به رفعت سماوات، دلی به وسعت کائنات و سینه‌ای شراب‌خانه عالم.

هنوز باورش بر ایمن سخت است که اسم مطهرتان با پیشوند شهید بر زبان‌ها جاری می‌شود.

هر چند که چون پرنده‌ای از این قفس جسم خود را رهانیدی اما حضور تو و سیره تو همچنان در دل‌مان جاری و ساری است. ان‌شاءالله یکی از کسانی باشم که سعادت ادامه دادن راهتان را دارد.

من درمانده در اینجا و تو آنجایی باز  
مانده اینجا سخنی و تو غزل خوانی باز  
هست در صحن دلت در قفسی مرغ بهار  
چه خوش آن لحظه تویی فاتح زندانی باز  
گشته آن مرغ دلم، مثل نگاه تنها  
مرغ شیدا شده او، مرغ غزل خوانی باز  
تو خود آن وصلت شیرین، که به آیین فراق  
شده‌ای وعده و هر روز، تمنای باز  
مانده اینجا همه مهر تو بر طرح دلم  
به جرمی بکنی حکم وفاداری باز  
خنک آن لحظه که تو صرف کنی حرف دلت  
به دو بیتی که شود گلشن اسراری باز  
هست در مصحف دل، عشق تو در هر کلمه  
چه خوش آن روز که تو قاری قرآنی باز  
اهل دل هر چه خواهند به تصویر خیال  
چون تویی در رخ دلخواه، به جانانی باز  
تو عقیق یمن خاتم مولایی باز  
تویی آن سر حکومت، تو سلیمانی باز

**بهناز عزیزخانی / دانش آموز دوره متوسطه / استان زنجان**

سلام ما بر تو سردار باصلابت عشق  
سلام ما بر تو سرباز دُرّ ناب دمشق  
سلام ما بر تو خصم بزرگ داعش دون  
سلام ما به تو تیر دو چشم تشنه خون  
سلام ما به سلطان قلب محرومان  
سلام ما به تو ای اسوه جلوه ایمان  
سلام ما به تو مظلوم عرصه پیکار  
سلام ما به تو سرباز قاسم سردار  
بسوزد از غم تو قلب ملت و رهبر  
شکسته ملت ما ز هجر تو شهپر

# شکلات

خوشمزه ترین و پرفرودارترین خوراکی در دنیا  سازان سندروس

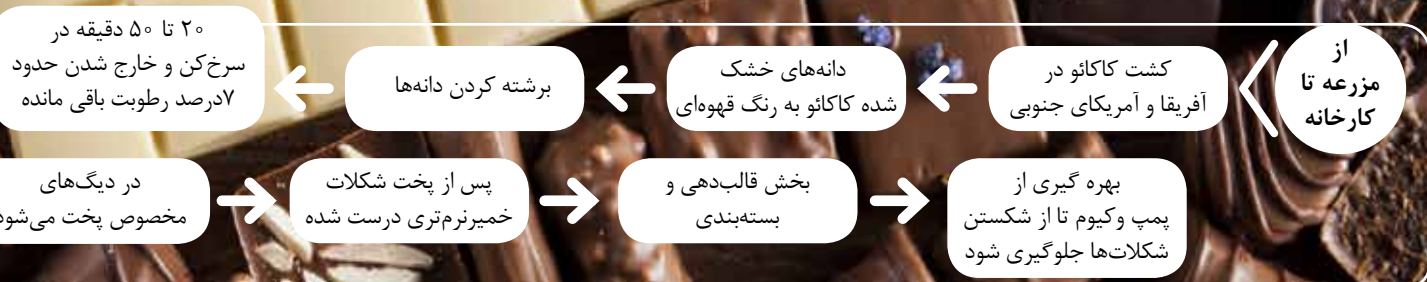


شکلات: خوراکی‌های ساخته شده از کاکائو، شکر، شیر و کره کاکائو

موزه شکلات:  آلمان  بلژیک  کره جنوبی  مکزیک  کانادا  ترکیه



شکلات سازان برتر جهان 



خواص شکلات 

- کمک به سلامت قلب
- بهبود حافظه با افزایش سن
- کاهش خستگی
- کاهش شاخص جرم و توده بدن
- کاهش میزان ابتلا به سرطان
- کاهش استرس
- کمک به افزایش گردش خون
- بهبود خلق و خو
- شکلات تیره، با کم تر از ۷۰ درصد کاکائو آنتی‌اکسیدان زیادی دارد که سیستم ایمنی شما را تقویت می‌کند.



در شکلات‌های مکزیکی از ادویه‌های مختلف مانند دارچین و گرد فلفل، استفاده می‌شود که طعم و عطر متفاوتی به این ماده بدهند.  
- انگلستان به تولید شکلات‌های ارگانیک معروف است.

شکلات‌های عجیب



درست کردن شکلات، یکی از شغل‌های خانگی است. در این شغل باید در اندازه‌ها و شکل‌های مختلف شکلات درست کنید. مواد لازم برای درست کردن شکلات: خامه، شکر، دانه شکلات آماده و قالب. بسته بندی شکلات بسیار مهم است. حتما در بسته بندی آن از لوازم تزئینی استفاده کنید.

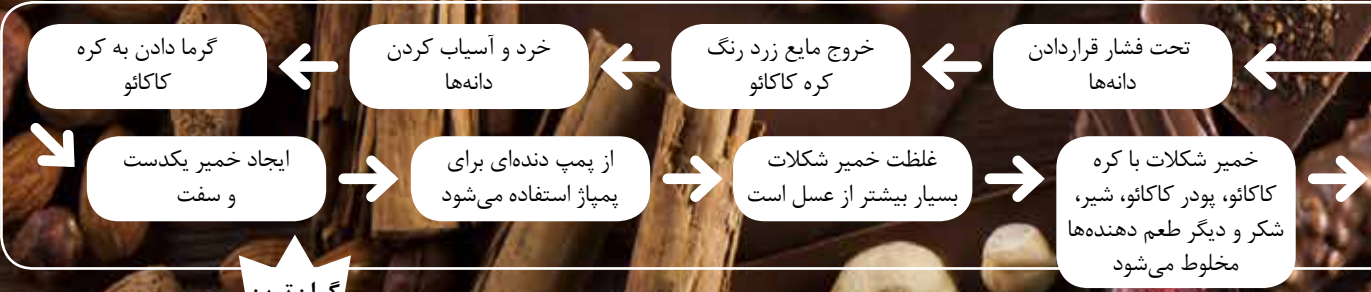
درست کردن شکلات



مواد لازم برای شکلات تویی برزیلی: شیرعسل ۱ قوطی، پودر کاکائو ۵ قاشق غذاخوری، کره ۲ قاشق غذاخوری و ترافل برای تزئین. تمام مواد را درون قابلمه بریزید. سپس بر روی حرارت ملایم قرار دهید و مرتب به هم بزنید تا مواد غلیظ شوند و حالت خمیری نرم پیدا کنند، ظرفی (یا در قالب هایی با اشکال متنوع) را چرب کنید و مایه شکلات غلیظ شده را درون آن بریزید و داخل یخچال قرار دهید تا خنک و سفت شود، پس از آن که خنک شد، دست خود را با کره چرب کنید و مقداری از مواد را در دست به صورت گرد در آورید و در ترافل شکلاتی بچرخانید و درون کاغذهای مخصوص شکلات قرار دهید.

دستور ساده و سریع تهیه شکلات خانگی

زمان آماده سازی مواد اولیه و مایحتاج آن حدوداً ۳۰ دقیقه، و زمان پخت و انتظار آن در حدود ۱۰ دقیقه می‌باشد. شکلات تویی برزیلی را می‌توانید در میان وعده و دسر سرو کنید. توجه نمایید مقدار مواد اولیه و دستور تهیه برای ۱۵ نفر است. با تغییر مواد اولیه و تزئین به سلیقه خودتان و بسته بندی خاص، صدها شکلات بسازید و کسب درآمد کنید. هدیه دوستان تان را خودتان بسازید. بچه‌ها آیا می‌دانید که در حال حاضر در کشور خودمان نیز شکلات‌هایی تولید می‌شود که قابل رقابت با شکلات‌های خارجی است؟ ما خرید شکلات‌های داخلی را توصیه می‌کنیم.



گران ترین شکلات جهان

دلافی محصول سوئیس بوده و این شکلات با نام ترافل طلایی در دنیا شناخته شده و با پوشش‌هایی طلایی توجه همه را به خود جلب می‌کند.



- مضرات شکلات
- ایجاد سردرد
- افزایش کلسترول
- تشدید آلرژی
- سوزش معده
- ایجاد حالت تهوع
- پوسیدگی دندان



# امیر خستگی ناپذیر

« فریبا انجمنی

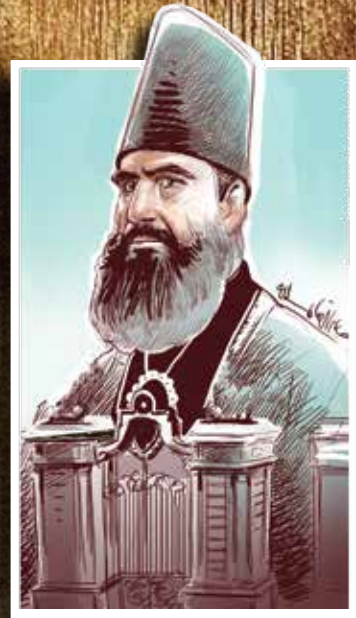
«من چهل سال است بعد از امیر کبیر، خواستم از چوب آدم بتراشم، نتوانستم.»  
ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه

درشت و تنومند با سیمایی گشوده، اهل ورزش و کشتی. همه کسانی که درباره وی نوشته‌اند، به زیرکی و هوش فوق العاده و نیروی فکری اش اشاره کرده‌اند. **واتسون**، نویسنده انگلیسی درباره امیر کبیر می گوید: «در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان در تاریخ جدید ثبت شده است، **میرزا تقی خان امیر نظام** بی همتاست. تمام وقت به گشودن مشکلات دل می سپرد و خسته نمی شد.»

منابع: داستان‌هایی از زندگی امیر کبیر، محمود حکیمی، انتشارات فرهنگ اسلامی

امیر کبیر، علی اکبر ولایتی، انتشارات امیر کبیر

امیر کبیر، فرهاد حسن‌زاده، انتشارات مدرسه



## دارالفنون

دارالفنون در تاریخ یکشنبه ششم دی‌ماه ۱۲۳۰، تقریباً ۱۳ روز قبل از قتل امیر کبیر، تأسیس شد. اگرچه امیر کبیر مغز متفکر تأسیس مدرسه دارالفنون بود، ولی افتتاحیه مدرسه بدون حضور او و با حضور **آقاخان نوری**، صدراعظم جدید و خیانت کار، برگزار شد. مدرسه با ۳۰ دانش آموز کار خود را شروع کرد. از آنجا که امیر کبیر با کشورهای روسیه و انگلیس میانه خوبی نداشت، بیشتر معلم‌ها را از اتریش، آلمان و فرانسه استخدام کرد.

دکتر **پولاک** اتریشی به فرمان امیر کبیر مأمور بود تا از کشورش معلمانی را برای تدریس در مدرسه دارالفنون همراه خود بیاورد. او که به محض ورود به ایران متوجه تبعید امیر کبیر به کاشان و بعد قتلش شد، درباره کشته شدن امیر کبیر جمله معروفی دارد: «پول‌هایی که به امیر می‌دادند و نمی‌گرفت، همگی خرج کشتنش شدند.» او در این جمله کوتاه از موضوع مهمی پرده برمی‌دارد که در متون تاریخی هم بارها ذکر شده است؛ اینکه امیر کبیر دشمن رشوه‌خواری بود و دشمنانش این را برنمی‌تافتند.

دارالفنون به آزمایشگاه‌های فیزیک، شیمی و داروسازی، چاپخانه، کتابخانه، و سفره‌خانه یا غذاخوری مجهز بود. همچنین، در یکی از اتاق‌های آن، دو اسکلت برای آموزش دانشجویان پزشکی نگهداری می‌شد. این مدرسه جدید به ابتکار امیر کبیر، صدراعظم ایران، در زمان ناصرالدین شاه تأسیس شد. محل آن هم خیابان ناصری یا همان ناصر خسرو است. در ورودی مدرسه ابتدا در خیابان الماسی قرار داشت و بعدها به خیابان ناصر خسرو انتقال یافت.

۸۰ سال پس از فعالیت دارالفنون و در سال ۱۳۰۸ ش (۱۳۴۸ ق) به دستور **اعتمادالدوله**، وزیر وقت، ساختمان مدرسه تخریب شد و ساختمان فعلی با نقشه مهندسی روسی ساخته شد. ساختمان کنونی سی و دو کلاس درس دارد: «دوازده کلاس در دو طبقه ضلع شرقی و به همان اندازه در ضلع غربی، و هشت کلاس در دو طبقه ضلع شمالی. در سال ۱۳۱۷ مدرسه‌های حقوق و طب از دارالفنون جدا شدند و مدرسه از حالت دانشگاهی خارج و به دبیرستان تبدیل شد. دارالفنون تا سال ۱۳۶۲ به کار خود به‌عنوان دبیرستان ادامه داد، ولی بعد از آن تغییر کاربری یافت و به مرکز تربیت معلم تبدیل شد. پس از مدتی هم به مرکز آموزش ضمن خدمت آموزش و پرورش تغییر کاربری داد، تا اینکه در سال ۱۳۶۸ به عنوان میراث ملی ثبت شد.



لطفاً بارکد را  
سکن کنید!





### احداث کارخانه

امیرکبیر می گفت: «تا کی باید خارجی ها تولید کنند و ما مصرف کنیم؟ تا کی باید جنس وارد کنیم و به جایش سکه های طلا بدهیم؟» به او می گفتند: «آخر ما نه کارخانه داریم و نه استادکار ماهر!» امیر می گفت: «مگر ما چلاقیم؟ هم کارخانه می سازیم و هم استادکار ماهر تربیت می کنیم. با این کار هم برای خودمان شغل ایجاد می کنیم و هم زیر بار خارجی ها نمی رویم.»

به دستور امیرکبیر، دو کارخانه قند و شکر سازی در خوزستان و مازندران ساخته شدند و به دنبال آن کارخانه های دیگر.



### وقایع اتفاقیه

بیشتر امیرکبیر را با دارالفنون می شناسند، در حالی که تأسیس دارالفنون، تنها، یکی از اقدامات مهم و ملی او بود. انتشار نشریه «وقایع اتفاقیه» یکی دیگر از اقدامات وی محسوب می شود. امیرکبیر اندیشه بین المللی داشت.

شاه تیله ای را که در دست داشت، بالا گرفت و در حالی که از پشت آن به نور شکسته چلچراغ نگاه می کرد، گفت: «فایده این کار چیست؟» امیر که با کاغذهای توی دستش خودش را باد می زد گفت: «فایده کدام کار؟ تیله بازی شما یا روزنامه چاپ کردن من؟» ناصرالدین شاه خندید؛ خنده ای پرخنده و طولانی. شاه تیله رنگی اش را سر جایش گذاشت و گفت: «این ملت گرسنه است، بی سواد است. نه فرهنگ دارد، نه هنر، نه صنعت، نه تجارت. حالا این ملت گرسنه بی سواد و بی هنر، روزنامه می خواهد چه کار کند؟»

امیر آهی کشید و گفت: «هر چه بلا و مصیبت داریم، از جهل و بی سوادی است. هر چه دود خرافه و شایعه است، از آتش نادانی برمی خیزد. ممالک مترقی در کشورشان روزنامه دارند. روزنامه باعث اعلام خبرهای مهم و دادن آگاهی به عموم است.»

اولین شماره «وقایع اتفاقیه» روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ منتشر شد. وقایع اتفاقیه هفته نامه بود و به شیوه چاپ سنگی منتشر می شد. قیمت آن هم نیم ریال (ده شاهی) بود.





# زلزله سازنده

« بابک نبی

دکتر زهرا علیزاده ثانی، متخصص رادیولوژی قلب و عروق که عنوان بزرگ‌ترین مخترع زن جهان را در «جشنواره بین‌المللی اختراعات ژنو» در سال ۲۰۱۳ به خود اختصاص داده، میهمان این شماره «رشد جوان» است. ایشان با تلاش و پشتکار فراوان خود، تاکنون تأثیرات بسیاری در علم پزشکی داشته و به پیشرفت این دانش در کشورمان بسیار کمک کرده است.

دکتر علیزاده دستگاہی را برای تعیین و تشخیص استحکام سازه‌های قلبی اختراع کرده که جوایز فراوانی را برای ایشان در سطح بین‌المللی به همراه داشته است. در کارنامه کاری ایشان موارد بسیار چشم‌گیری از موفقیت را مشاهده می‌کنیم: تأسیس علمی CMR (تصویربرداری تشدید مغناطیسی قلبی و عروقی) در ایران، نماینده ایران در کمیته اجرایی انجمن تصویربرداری قلب و عروق، عضو انجمن بین‌المللی رزونانس مغناطیسی در پزشکی، رئیس بخش CMR بیمارستان امید و ... همچنین کسب مدرک دانشگاهی از انجمن بین‌المللی MRI قلبی و عروقی نیز از دیگر افتخارات ایشان است. همچنین ایشان مدال طلا و جایزه ویژه جشنواره ۴۱ ژنو را نیز دریافت کرده‌اند.

نداشتیم. الان هم بچه‌هایی که در منطقه کویری تحصیل می‌کنند، از جان و دل مایه می‌گذارند و با انگیزه خود و زحمات خانواده، این کار را به سرانجام می‌رسانند. در زمان ما هم همین‌طور بود. حتی در آن زمان فضاهای مجازی و ارتباطات کمتر بود و ما از فضای آموزشی مرکز دور بودیم. شاید محرومیت انگیزه‌ای بود برای اینکه این کمبودها را جبران کنیم و بتوانیم با مسائل علمی روز دنیا هماهنگ شویم.

## ژوان برای دختر خانم‌هایی که می‌خواهند نقش پررنگی در جامعه داشته باشند، چه توصیه‌ای دارید؟

هم برای دختر خانم‌ها و هم برای همه انسان‌ها توصیه‌ای دارم، چرا که هر انسانی رسالتی دارد. وظیفه همه ما این است که تمام تلاش خود را بکنیم. چون تا تلاش نکنیم و رسالت خود را به جای نیاوریم، حق نداریم دنیا را ترک کنیم. با یک برنامه‌ریزی دقیق و عالی از ابتدای کودکی، به کمک خانواده‌ها و آموزش و پرورش، و نیز با انگیزه فردی، باید این زیرساخت‌ها فراهم شوند. رسالت الهی می‌تواند برای هر کسی متفاوت باشد؛ از درمان گرفته تا هر کاری دیگری. باید تلاش، پشتکار و هدف‌گذاری صحیح صورت بگیرد.

## ژوان نسل جوانی که می‌خواهد رشته پزشکی بخواند، چه مقدماتی را باید فراهم کند؟

رشته پزشکی یک عشق است و تا زمانی که عشق در مسیر طبابت و درمان در فرد نباشد، ورود به آن، هم خودش را اذیت می‌کند و هم می‌تواند موقعیت فرد دیگری را بگیرد. اگر فرد واقعاً فکر می‌کند که با این کار به رضایتمندی درونی خود می‌رسد، از همان دوران ابتدایی باید مرتب برنامه‌ریزی داشته باشد. چرا که موفقیت در این رشته، زیرساخت‌های

## ژوان علاقه به پزشکی از چه زمانی و چگونه در شما شکل گرفت؟

علاقه به پزشکی از بچگی و از زمانی که برای معالجات به دکتر می‌رفتم، همیشه در ذهنم بود و فکر می‌کردم که می‌تواند شغل مؤثری باشد.

## ژوان خانواده چقدر در مسیری که طی کردید، نقش داشته است؟

خیلی زیاد. مادر و پدرم همیشه مشوق من بودند و زمینه را فراهم می‌کردند. به خصوص مادرم همواره شرایط را برای تحصیل و هدف‌گذاری ما آماده می‌کرد.

## ژوان با توجه به اینکه در دوران کودکی زلزله طیس را تجربه کرده‌اید، این حادثه چه تأثیری روی نگاه شما به زندگی و آینده داشته است؟

شب زلزله من تا صبح در مراقبت از مادر و خواهرم فعال بودم، چون در زمان حادثه من سالم‌تر بودم. از آن زمان حس انسان‌دوستی و کمک به دیگران در ذهن من بیشتر شکل گرفت و این احساس را با خودم از کودکی دارم. این حادثه خیلی در تقویت حس کمک به دیگران در من تأثیر داشت. یک طورهایی در آن زمان فکر می‌کردم، بعد از خدا من منجی مادر و خواهرم هستم. بعدها در حرفه پزشکی سعی کردم آن را عملی کنم.

## ژوان دوران تحصیلی که داشتید چقدر در آینده کاری و زندگی شما مؤثر بود؟

دوران تحصیل من در منطقه محروم سپری شد و آن زمان امکانات زیادی



کتاب‌های تاریخی، روان‌شناسی، عرفانی و ادبی می‌خوانم، و برای حفظ سلامتی هم کمی ورزش می‌کنم. بیشتر اوقات فراغتم در کنار خانواده سپری می‌شود.

**روان به عنوان یک مخترع زن دارای جایزه جهانی هستید. دیدگاه‌های جهانی به برنده شدن یک زن مسلمان چطور بود؟**

تصور این موضوع که یک خانم از یک کشور مسلمان برنده شود، برای دیگران هم تحسین‌برانگیز و هم تعجب‌برانگیز است. این افتخاری بود برای من که برای کشورم، برای جوانان و برای دنیا حرفی برای گفتن داشته باشیم. خواستن توانستن است، فرقی نمی‌کند در چه شرایط و با چه امکانات و محدودیت‌هایی باشید.

**روان شما الگوی نسل جوان، به خصوص دختر خانم‌ها هستید. چه توصیه‌ای برای آن‌ها دارید؟**

چیزی که در نسل جدید حس می‌کنم، سردرگمی برای هدف‌یابی است. شاید حق دارند، چرا که شرایط محیطی و تغییرات سریع اجتماع و جامعه، چه در ایران و چه در دنیا، باعث سردرگمی برای پیدا کردن اهدافشان می‌شود. برای پیدا کردن مسیر مناسب باید مطالعه کنند. یعنی باید درباره محیط اطرافشان مطالعه کنند، زندگی‌نامه افراد موفق را بخوانند و ببینند چه چیزی با ساختار ذهنی آن‌ها متناسب است. نباید عمر کوتاهی را که در اختیارشان قرار دارد، از دست بدهند. از حرف‌های الگوها استفاده کنند. فرصتی برای آزمون و خطای بسیار نیست. برنده کسی است که از آزمون و خطاهای دیگران بهره ببرد و مسیر را برای خودش کوتاه کند.

**روان پروژه جدیدی در دست ندارید؟**

کارهای پژوهشی بین‌المللی زیادی با «سازمان بهداشت جهانی» و انجمن‌های کشورهای دیگر در قاره‌های آسیا، اروپا و آمریکا دارم. از صبح تا شب با گروه‌های دانشجویی داخل و خارج از کشور درگیر کارهای پژوهشی هستم. می‌کوشم ردپایی از خودم در دنیا بگذارم و به رضایتمندی برسیم. می‌کوشم از نعمت عمری که خدا به من داده است، هدیه‌ای برای نسل‌های آینده به جا بگذارم.

**روان در پایان اگر نکته‌ای هست، بفرمایید.**

توصیه‌ام به جوانان این است که سرگذشت افراد پیشکسوت را حتما مطالعه کنند، چون انگیزه‌شان بیشتر می‌شود. نگذارند لحظه‌ها از دست برود. وقتی در مسیر موفقیت می‌افتید، می‌گویید کاش زودتر این کار را کرده بودم.



علمی قوی می‌خواهد. بنابراین اول عشق و علاقه، دوم هدف‌گذاری صحیح، و سوم تلاش و پشتکار لازم است.

**روان اگر پزشک نمی‌شدید، چه کاری را انتخاب می‌کردید؟**

البته در هر کاری که قسمتم باشد، سعی می‌کنم بهترین نیروی آن کار باشم. عشق من پزشکی بود و وارد آن شدم، ولی اگر زمانی این امکان نبود، سعی می‌کنم در هر کاری که بر سر راهم است، بهترین باشم.

**روان چقدر از اهدافی که در ذهنتان بوده، محقق شده است؟**

فکر می‌کنم ۹۰ درصد آن محقق شده است و امیدوارم ۱۰ درصد دیگر را نیز محقق کنم. خدا را شاکرم فراتر از آنچه که فکر می‌کردم محقق شده است.

**روان برای آینده‌تان چه برنامه‌ای دارید و همچنین مهم‌ترین رؤیای‌تان چیست؟**

مهم‌ترین رؤیایم این است که جایزه پزشکی نوبل و صلح را بگیرم و بتوانم در سطح بین‌المللی قدمی بردارم.

**روان مدرسه‌ها چه نقشی می‌توانند در آینده دانش‌آموزان داشته باشند و باید چه نکاتی را در پرورش دانش‌آموزان رعایت کنند؟**

مدرسه باید به بچه‌ها راه پیدا کردن رسالت، هدف‌ها، آرزوها و استعدادهایی را که خداوند در وجودشان قرار داده است، آموزش دهد. چرا که افراد با یکدیگر متفاوت‌اند و نمی‌توان الگوی یکسان و یکنواخت را برای همه به کار برد. همان‌طور که انسان‌ها از لحاظ ظاهر متفاوت هستند، از لحاظ ذهنی، روحی، عاطفی و توانمندی‌ها نیز متفاوت‌اند. باید از ابتدا کمک کرد تا هر کسی در راستای استعدادهای خود گام بردارد، تا هم خودش احساس رضایتمندی داشته باشد و هم جامعه از وجود او سود ببرد.

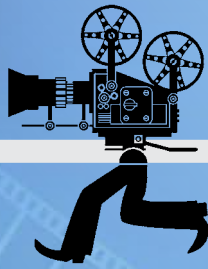
**روان آیا در زندگی شخصی و حرفه‌ای خود الگو داشته‌اید و به نظرتان الگو داشتن مهم است؟**

بله خیلی مهم است. مسیر را سبک‌تر و راحت‌تر می‌کند و سردرگمی‌ها را در زمان چالش‌ها آسان‌تر می‌سازد. زیرا بزرگان مسیری را طی کرده‌اند تا به بزرگی رسیده‌اند و می‌توان از آن‌ها الگو گرفت.

**روان الگوهای دانش‌آموزان چه خصوصیتی باید داشته باشند؟**

کاری که من می‌کنم این است که داستان زندگی پیشکسوتان و تاریخ را می‌خوانم. مثلاً می‌خواهم بدانم در رشته پزشکی، از ابوعلی سینا گرفته تا پزشکان قبل و بعد از او، چگونه در زندگی معنوی، روحی، جسمی، خانوادگی، علمی و شغلی خود پیش رفته‌اند، چه مسیری را طی کرده‌اند و چگونه در زندگی به تعادل رسیده‌اند. سعی می‌کنم زندگی پیشکسوتان را بخوانم و از آن‌ها الگو بگیریم و خودم بر اساس استعداد و علاقه‌هایم و آموزه‌های آن‌ها زندگی را پیش ببرم.

**روان اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذرانید؟**



# نقشه فیلم

«روح الله مال میر»

## ایستگاه اول: قالب‌های فیلم‌سازی

اولین سؤال برای نوشتن فیلم‌نامه به نظرم این خواهد بود که: «از کجا شروع کنیم؟» پاسخ من این است: «اول برو قالب‌ها و روش‌های فیلم‌سازی را بشناس.» فیلم‌ها معمولاً در قالب‌های داستانی، مستند و پویانمایی به صورت رئال و یا غیررئال تولید می‌شوند. شما دوست دارید در چه قالبی فیلم بسازید؟ اگر می‌خواهید فیلم داستانی رئال بسازید، پس حتماً شروع کنید نمونه‌های موفق آن را ببینید. اگر می‌خواهید داستانی غیررئال (پویانمایی) بسازید هم باز فرقی نمی‌کند. باید نمونه‌های خوب و موفق آن را ببینید. وقتی تصمیم خود را گرفتید و در این ایستگاه به شناخت کافی و لازم رسیدید، راهی ایستگاه بعدی شوید.

## ایستگاه دوم: ایده

ایده همان جرقه‌ای است که یکباره در ذهن شما زده می‌شود و خیلی گنگ و نامعلوم است. البته ایده‌ها همین‌طوری به ذهن شما خطور نخواهند کرد. بلکه باید با تلاش و تمرین آن‌ها را کشف کنید. بله باید کشف کنید، چون به نظر من ایده کشف کشف‌ناشده‌هاست. به این ایده‌ها توجه کنید:

الف) چند نوجوان در کوچه دور یک چاله ایستاده‌اند و توپ داخل چاله را نگاه می‌کنند.

ب) در یک شب توفانی، لباس مردانه‌ای روی بند رخت به شدت مقاومت می‌کند.

ج) دختر بچه‌ای لباس‌های یک مترسک را پوشیده و میان گندم‌زار ایستاده است.

د) مردی قوی هیکل هر روز صبح با یک چکش کوچک و یک بطری آب به کوه می‌رود.

این چهار مورد ممکن است در عالم واقعیت وجود داشته باشند و یا اینکه وجود نداشته باشند و شما در ذهن خودتان آن‌ها را خلق کرده باشید. در هر صورت شما باید بدانید این ایده‌ها را در کدام قالب و روش می‌خواهید به فیلم تبدیل کنید. به روش رئال یا غیررئال؟ برای مثال، ایده الف برای یک فیلم داستانی رئال مناسب است. ایده دوم برای یک فیلم پویانمایی مناسب است.

سؤال بعدی که برای شما پیش خواهد آمد این است که: «این نمونه‌ها را به‌عنوان یک ایده می‌توان پذیرفت یا خیر؟» بستگی دارد به نگاه، استعداد، دانش و همت شما. اگر اراده کنید و روی آن‌ها وقت بگذارید، حتماً به ایده موفق تبدیل می‌شوند. ولی اگر به سادگی از کنار آن‌ها بگذرید، مسلم است که ایده به‌دردبختی نخواهند بود.

## ایستگاه سوم: طرح

بعد از انتخاب ایده، به ایستگاه طرح می‌رسید. طرح از ایده گسترده‌تر است و آغاز، میانه و پایان دارد. دوست دارید یکی از ایده‌های ذکرشده را به طرح تبدیل کنیم؟ نظراتان در مورد ایده الف چیست؟ بله من هم موافقم. پس ایده الف را به یک طرح تبدیل می‌کنیم. طرحمان را به چند قسمت تقسیم می‌کنیم. به صورت روبرو:

دوست دارید فیلم بسازید؟ بسیار خوب بسازید. برای این کار دوربین فیلم‌برداری ندارید؟ حق با شماست، لازم نیست حتماً یک دوربین فیلم‌برداری حرفه‌ای داشته باشید. بله درست است، با همان گوشی همراهتان هم می‌شود یک فیلم کوتاه ساخت. پس مشکل کجاست؟ شروع کنید دیگر. نه فردا دیر است، همین امروز کار فیلم‌برداری را شروع کنید. آماده‌اید؟ بروید و شروع کنید.

فقط چند لحظه صبر کنید، فیلمتان درباره چیست؟ عرض کردم فیلمتان درباره چیست؟ فعلاً معلوم نیست؟ مگر می‌شود؟ شما قرار است با تولید فیلمتان یک گنج پنهان شده را کشف کنید. برای یافتن گنج مگر می‌شود بدون داشتن نقشه دست به کار شد؟ بله مسلم است که به یک نقشه نیاز دارید. فیلم‌سازی هم مانند یافتن گنج، به نقشه نیاز دارد. چرا می‌خندید؟ باور کنید جدی می‌گویم. اگر حرفم را قبول ندارید گوشی همراهتان را کناری بگذارید و بنشینید تا برایتان بگویم موضوع از چه قرار است. نشستید؟ بسیار خوب، شروع می‌کنم.

منظورم از نقشه گنج در کار فیلم‌سازی، داشتن فیلم‌نامه است. فیلم‌نامه همان طرح و نقشه‌ای است که شما را به جادوی سحرانگیز فیلم می‌رساند. فیلم‌نامه طرحی است برای ساختن یک فیلم. **اروین آر بلکر** در کتاب «عناصر فیلم‌نامه» به نقش مهم فیلم‌نامه‌نویس اشاره می‌کند و می‌گوید: «فیلم‌نامه‌نویس جایگاه مهمی در ساخت فیلم دارد و کمتر تهیه‌کننده و کارگردانی است که عقیده‌ای خلاف این داشته باشد.»

هیچ فیلمی بدون داشتن فیلم‌نامه کلید نمی‌خورد. حتی اگر کسی آرشیمی از فیلم‌های گرفته‌شده داشته باشد، بدون یک نقشه از قبل طراحی شده نمی‌تواند به تصویرهای گرفته‌شده سر و سامان بدهد و آن را به عنوان یک فیلم، ارائه دهد. پس شک نکنید که بدون داشتن این نقشه ارزشمند اگر بیل و کلنگ بردارید و یک عمر زمین را بکنید، به هیچ گنجی در عرصه فیلم‌سازی نخواهید رسید. حتماً می‌پرسید برای دست یافتن به این نقشه گنج چه باید بکنیم؟ سؤالی کاملاً منطقی و بجاست. شاید بعضی از آدم‌های دور و برتان از این نقشه‌ها داشته باشند. به سراغشان بروید و آن نقشه (فیلم‌نامه) را از آنان بخرید و یا هر طور دیگر که توافق می‌کنید، از آن برای تولید فیلمتان استفاده کنید. اما من از شما یک سؤال مهم دارم. در این دنیایی که همه به فکر یافتن گنج و جواهر هستند و هر روز بیشتر از روزهای قبل چند متر زمین را می‌کنند، چند نفر پیدا می‌شوند که نقشه گنج داشته باشند و به راحتی آن را به دیگران بفروشند و یا در ازای دریافت خدماتی، آن را معامله کنند؟ بله درست است خیلی کم پیدا می‌شود. بنابراین من برای شما پیشنهادی گران‌قیمت دارم. پیشنهادی که باید بهای آن را بپردازید. بهای آن تصمیم، اراده و همت شماست! من به شرطی پیشنهادم را به شما می‌گویم که واقعاً تصمیم بگیرید خودتان یک نقشه گنج طراحی کنید. اگر حاضرید بهای آن را بپردازید، من هم آماده‌ام که پیشنهادم را برایتان رو کنم. پیشنهاد من این است: «بیاید فوت‌وفن فیلم‌نامه نوشتن را خودتان یاد بگیرید!» تعجب کردید؟ تعجب ندارد. اگر واقعاً دوست دارید وارد عرصه فیلم‌سازی شوید و چند صباح دیگر شما را به‌عنوان یک فیلم‌ساز موفق بشناسند، پس باید از حالا شروع کنید.



● آغاز<sup>۲</sup>

۱. شش نوجوان ۱۳-۱۲ ساله در کوچه با یک توپ پلاستیکی فوتبال بازی می‌کنند. پسر بچه دیگری، در حالی که کتاب علومش را در دست دارد، از راه می‌رسد و از بچه‌ها می‌خواهد که او را هم در بازی ببیزیند. اما آن‌ها قبول نمی‌کنند. پسر بچه به گوشه‌ای می‌رود و خودش را با کتابش مشغول می‌کند.

● گره افکنی<sup>۵</sup>

۲. شوت یکی از بچه‌ها باعث می‌شود توپ به داخل چاله‌ای بیفتد که کنار دیوار است. همه با عجله دور چاله جمع می‌شوند. (همان ایده‌ای که به ذهنشان رسیده بود و سر و ته نداشت.) یکی از بچه‌ها با عجله به داخل حیاط خانه‌شان می‌رود و چوب بلندی را می‌آورد. سر چوب را به داخل چاله فرو می‌کند ولی هر چه او و بقیه تلاش می‌کنند، نمی‌توانند توپ را بیرون بکشند.

● کشمکش<sup>۳</sup>

۳. صاحب توپ و کسی که آن را داخل چاله انداخته است، با هم درگیر می‌شوند و سر و صدای بچه‌ها بالا می‌گیرد. بچه‌ها در دو گروه، همه با هم دست به یقه می‌شوند.

● گره‌گشایی<sup>۶</sup>

۴. درست زمانی که بچه‌ها دو گروه شده‌اند و با هم دعوا و کتک کاری می‌کنند (اوج کشمکش)، همان پسر بچه‌ای که راهش نداده بودند فوتبال بازی کند، برمی‌خیزد و با صدای بلند داد می‌زند: «من می‌تونم بیماریش بیرون». بچه‌ها دست از دعوا می‌کشند و به طرف او می‌روند. از او می‌پرسند: «چطوری؟» او به شرطی جواب آن‌ها را می‌دهد که بعد از بیرون آوردن توپ اجازه بدهند با آن‌ها بازی کند. خب مسلم است همه قبول می‌کنند و می‌پذیرند، چرا که دستشان زیر سنگ است. حالا شما باید خیلی تمرکز کنید و از زاویه‌های متفاوت مشکل ایجاد شده در طرح را بررسی کنید تا به راه حل آن برسید. یک شنونده باتجربه احتمالا از خودش خواهد پرسید: «چرا توپ پلاستیکی؟ چرا داخل یک چاله؟ چرا کتاب علوم؟» و من به او خواهم گفت: «خب معلوم است، یک نویسنده اهل مطالعه برای گره‌گشایی داستان‌ش باید از همان عناصر داخل داستانش استفاده کند، پس باید عناصری را داخل داستان بیاورد که جنبه کاربردی داشته باشند». بیهوده که کتاب علوم را به دست آن پسر بچه مظلوم نداده است.

پسر بچه یکی از صفحه‌های کتابش را باز می‌کند و به آن‌ها نشان می‌دهد. شاید داخل آن صفحه نوشته شده باشد: «جسام سبک روی آب می‌ایستند». بچه‌ها با دیدن این جمله چند لحظه به هم نگاه می‌کنند و بعد با فریادی از سر شوق هر کدام به سمتی می‌دوند.

● پایان<sup>۸</sup>

۵. بله درست حدس زدید! چند لحظه بعد بچه‌ها با ظرف‌های کوچک و بزرگ پر از آب از راه می‌رسند و ظرف‌های خود را در چاله خالی می‌کنند. توپ پلاستیکی از داخل چاله بالا می‌آید و فریاد شادی بچه‌ها در کوچه می‌پیچد.

ایستگاه آخر: فیلم‌نامه<sup>۱</sup>

بعد از گسترش ایده و تبدیل آن به طرح و مشخص کردن ابتدا، میانه و پایان آن، حالا نوبت تبدیل آن به فیلم‌نامه است. «سید فیلد»<sup>۱</sup> فیلم‌نامه را در کتاب «چگونه فیلم‌نامه بنویسیم» این گونه تعریف می‌کند: «فیلم‌نامه داستانی است که به وسیله تصویر گفته می‌شود.» فیلم‌نامه در واقع دستور کار برای کارگردان است. اما مراقب باشید: نباید در کار کارگردان دخالت کنید. حالا که با هم یک ایده را کشف و آن را به طرح تبدیل کردیم، بیایید نحوه تبدیل آن به فیلم‌نامه را هم تمرین کنیم. به این پرسش و پاسخ‌ها خوب توجه کنید:

۱. ماجرای طرح شما در کجا اتفاق افتاده است؟ داخل یک کوچه.
۲. در چه زمانی از شبانه‌روز؟ عصر.
۳. این ماجرا در یک فضای داخلی مثل داخل یک ساختمان رخ می‌دهد یا در یک فضای خارجی مثل کوچه و خیابان؟ خارجی.

با توجه به پاسخ این سؤالات شما به تعریف واژه‌ای به نام «صحنه»<sup>۱۱</sup> دست پیدا می‌کنید. مکان فیلم‌برداری را صحنه گویند. در یک صحنه به فضای حاکم بر آن، بازی بازیگر، دیالوگ و اتفاقاتی که در آن مکان صورت می‌گیرد، پرداخته می‌شود.

**پس اولین تیتراژ فیلم‌نامه شما تعیین صحنه می‌شود:**

«صحنه ۱ روز - خارجی - کوچه»

بعد از مشخص کردن تیتراژ صحنه حالا باید چیزهایی را بنویسید که کارگردان بتواند آن‌ها را به تصویر بکشد. مثلا «شش نوجوان ۱۲ تا ۱۳ ساله در کوچه با یک توپ پلاستیکی فوتبال بازی می‌کنند. نوجوان هفتم با کتاب علوم مدرسه‌اش که در دست دارد، از راه می‌رسد و بازی آن‌ها را نگاه می‌کند.» توجه داشته باشید که فیلم‌نامه را به زبان حال باید بنویسید نه به زبان گذشته و یا آینده. مثلا نمی‌توانید بنویسید: «شش نوجوان ۱۲ تا ۱۳ ساله در کوچه با یک توپ پلاستیکی فوتبال بازی می‌کردند.» فعل می‌کردند مربوط به گذشته و در نگارش فیلم‌نامه غلط است.

حالا یک سؤال مهم از شما می‌پرسم: «کل ماجرای طرح شما از آغاز تا پایان در کجا و در چه زمانی رخ داد؟» پاسخ این است: «داخل یک کوچه و عصر.» بنابراین، کل فیلم شما در یک صحنه خلاصه می‌شود و دیگر لازم نیست آن را به صحنه‌های دیگر تقسیم کنید.

ایستگاه آخر آخر: نام‌گذاری

پس از تکمیل فیلم‌نامه نوبت به نام‌گذاری آن می‌رسد. به نظر شما چه عنوانی برای این فیلم‌نامه مناسب است؟ عنوان «بازی» چطور است؟ و یا عنوان «دوستی»؟ عنوانی که شما انتخاب می‌کنید خیلی مهم است. باید برای شنونده و یا خواننده جدید و جذاب و تأمل برانگیز باشد.

متن کامل فیلم‌نامه ایده الف را که با هم ایستگاه به ایستگاه پشت سر گذاشتیم، قبلاً با عنوان «مثل آب خوردن» در کتاب «زمینی به اندازه پوست یک گاو» به چاپ رسیده است. ایده این فیلم‌نامه را به این دلیل برای شما مطرح کردم که شاید در نگاه اول فکر می‌کردید این ایده چندان هم برای تولید یک فیلم کوتاه، جالب و جذاب نیست. ولی حالا می‌شنوید که این ایده قبلاً به یک فیلم‌نامه تبدیل شده و تازه در یک کتاب هم به چاپ رسیده است! مطالعه فیلم‌نامه‌های چاپ شده به شما کمک خواهد کرد تا راه رسیدن به گنج آرزوهایتان را زودتر بیابید. موفق باشید.

پی‌نوشت‌ها

1. Irwin R. Blacker
2. Idea
3. Plot
4. Beginning
5. Complication
6. Conflict
7. Resolution
8. End
9. Screenplay
10. Syd Field
11. Location

منابع

۱. بلکر، اروین آر (۱۳۹۱). عناصر فیلم‌نامه‌نویسی. ترجمه محمد گذرآبادی. انتشارات هرمس. تهران. چاپ سوم.
۲. فیلد، سید (۱۳۹۳). چگونه فیلم‌نامه بنویسیم. ترجمه عباس اکبری. نشر نیلوفر. چاپ هشتم.
۳. مالمری، روح‌الله (۱۳۹۶). زمینی به اندازه پوست یک گاو. انتشارات منادی تربیت. تهران.





نظراتتان را برای ما بفرستید!

مجله که کلاً به شما تعلق دارد، اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را در آورده و یک‌باره هر چه را شما برای ما بفرستید، می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان این سؤال پیش بیاید که کجا بفرستید؟ آن قدر که راه ارتباطی داریم. این از رایانامه‌مان: [Email:javan@roshdmag.ir](mailto:Email:javan@roshdmag.ir)، این هم از سامانه پیامکی‌مان: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹ در صفحه‌های مجازی هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست اول، نظرسنجی، مسابقه و ... می‌گذاریم. با مطرح کردن پیشنهادهای، حرف‌ها و درد دل‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید، هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم!

همه مطلب فوتبالی. دوست داشتید؟ زیادش کنیم؟

## زهرا فرنیبا

سلام. بله؟ کاری داشتید؟ امری بود؟ مرا صدا زدید؟ بفرمایید. الووووو... صدا می‌آید؟ مزاحم نشوید لطفاً. من کلی کارهایم را زمین گذاشتم تا ببینم چه کسی کارم داشته. اما واقعاً برایم سؤال شد: چرا یکی باید اسم نویسنده این بخش را همین جوری صدا بزنند؟ نکند بلایی سرش آمده باشد؟ نکند دزدان دریایی کارائیب ۴ روده باشندش و این جملات آخر قبل از ریایشش باشد؟ اصلاً دلم شور افتاد. شماره را می‌دهم پلیس تا مسئولین رسیدگی کنند.

## مزخرف‌ترین جواب نزد شماست ...

همیشه «ترین» بودن را دوست داشتم. بهترین، زیباترین، بامزه‌ترین و حتی مزخرف‌ترین. شاید فکر کنید مزخرف که خوب نیست، چرا مزخرف‌ترین بودن را هم دوست دارم؟ چون مزخرف بودن آسان است. مزخرف‌تر بودن را هم همه بلدند، اما این مزخرف‌ترین بودن است که هر کسی نمی‌تواند درست انجامش بدهد. شاید متوجه نشدید. اجازه بدهید مثالی دیگر بزنم. کاری انجام می‌دهید و در بد انجام دادنش از همه بهترید. آیا این جالب نیست؟ من که خیلی با این پیام کیف کردم. اگر مزخرف‌ترین جواب‌ها نزد ما باشد که خیلی هم خوب است. ممنونیم بابت محبت.

## سلام. بابت مجله تون ممنونم فقط چرا بخش مغزییچ پاسخنانه نداره؟

سلام. ما هم بابت توجه تو ممنونیم. بخش مغزییچ، خیلی فکری است. آنقدر فکری که فکرش را هم نمی‌کنی. به خاطر همین هم جواب ندارد. موضوع جوابش نیست. موضوع فکر کردن توست. بله! مهم‌تر از همه چیز در دنیا این است که تو درست به یک مسئله فکر کنی، نه که جوابش را درست بدهی. در امتحانات هم همین است. از ۲ نمره، راه‌حل یک سؤال ۱/۵ نمره دارد و جوابش نیم نمره. همین‌طور با قدرت و کیفیت به مسائل فکر کن و دست از تلاش بر ندارد تا ما دنبالش جواب‌های واقعی بخش مغزییچ بگردیم!

## سلام عشقم! می‌شه واسه من هم تو مجله رشد کار پیدا کنی؟ فاطمه

سجودیان

سلام عشقم. نوشتن هم شد کار؟ یعنی به نظرت ما الان داریم کار می‌کنیم؟ فکر کنم بین پدر و مادر و دوست و فامیل، اولین کسی باشی که به نوشتن می‌گویی کار. بقیه وقتی می‌پرسند: «چی کاره‌ای؟» و جواب می‌دهیم: «نویسنده.» می‌گویند: «نه جدی!» انگار شوخی داریم با کسی. خیلی جدی که می‌گوییم نویسنده‌ایم، تهش خیلی احترام بگذارند، می‌گویند: «نویسنده‌گی هم خوبه، در کنار درس و کار یه سرگرمی خوب می‌تونه باشه. حالا کار واقعیت چیه؟»

خلاصه فاطمه‌جان دلم پر است از بی‌معرفتی‌هایی که در حق ما می‌شود. اما درباره پیدا کردن کار، بگذار ببینیم خودمان را با این ستون بی‌مزه نگه می‌دارند؟ (الان شما باید بگویید: «نه بابا بی‌مزه چیه. خیلیم خوبی.» نه که همین شکلی به این قسمت خیره شوید.) اما فاطمه‌جان تو به نوشتن ادامه بده، کار خودش جور می‌شود. نگران نباش، بالاخره تو را هم کشف می‌کنند؛ مانند آن ردیف زیر «جدول مندلیف» که قرار است یک‌روز بالاخره کشف شود!

## سلام، مجله‌هاتان خیلی یوزفول هستند. کاغذ این روزا گرون شده، ولی مجلات شما [تقریباً] مجانی ماهی یه‌بار به دستمون می‌رسه!

علیک سلام. یوزفول دیگر چه صیغه‌ای است؟ یوز که یوزپلنگ ایرانی است. فول هم که فکر کنم یک اسم باشد. یوزفول یعنی یوزپلنگی به نام فول؟ مجله ما مثل پلنگی به نام فول است؟ معنی نمی‌دهد. آها نکند منظورتان «کاربردی» است؟ یک جوری انگلیسی وسط فارسی صحبت کردید که آدم فکرش جاهای بدی می‌رود. می‌فهمم، فارسی هست کیلی کوب. آی ام عه بلک بورد. مثل این است که بنویسی:

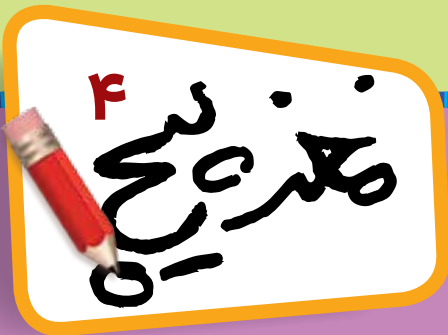
your magazines are so KARBORDI.

واقعاً توقع دارید کسی بفهمد؟ اصلاً چرا این‌طور بنویسیم؟ مگر کلمه‌اش معادل ندارد؟ آه! فاهمیدیم. یوزفول هفت حرف است و کاربردش هشت حرف. می‌فهمم. خیلی سخت است که یک حرف بیشتر تایپ کنی، وقتی باید به مسائل مهم و شکافت‌اتم و گفت‌وگوی هسته‌ای میان کشورها بپردازد. اما توصیه ما این است که نگاهی به مجله بیندازی تا زیانت تقویت شود. اگر وقت کردی.

## با سلام مجله در کل بد نیست، اما لبخند جوان واقعاً مزخرفه. کاش مطالبی هم درباره فوتبال و فوتسال برای

مجله در نظر بگیرد. با تشکر نرگس عباسی از همدان

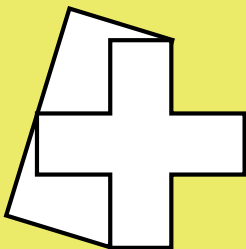
شما لبخند جوان را به بد نبودن قسمت‌های دیگر بخشید، اما نمی‌دانم چرا با خواندن این پیام در ذهنم آمد که بگویم پرسپولیس. پرسپولیس هم نیستیم. اصلاً فوتبالی نیستیم. به نظرم حالا که این جمله را گفتم، بحث خوبی بین استقلالی‌ها و پرسپولیس‌های مجله شکل خواهد گرفت. این



« پریسا پر مور  
« کیمیا هاشمی

### پاسخنامه مغزیج ۳

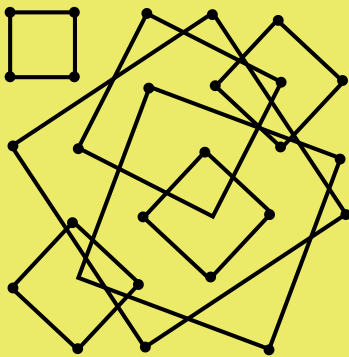
سؤال ۱



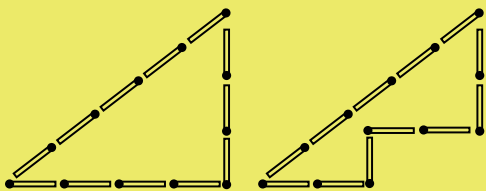
سؤال ۲

عدد ۱۷

سؤال ۳



سؤال ۴



### معمای اول

در عبارت زیر، هر حرف بیانگر یک عدد است. عددهای مربوط به هر حرف را طوری پیدا کنید که این عبارت درست باشد.

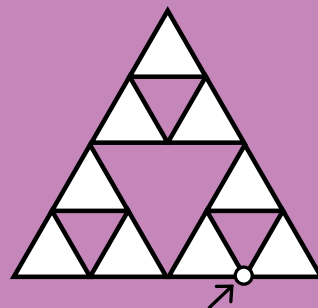
$$\begin{array}{r} \text{Forty} \\ + \text{ten} \\ + \text{ten} \\ \hline \text{Sixty} \end{array}$$

### معمای دوم

پنج تیله کاملاً مشابه در اختیار داریم. دو تای آن‌ها ۵۰ گرمی و سه تای آن‌ها ۶۰ گرمی هستند. یک ترازوی دوکفه در اختیار داریم که فقط می‌تواند وزن دو کفه را با هم مقایسه کند (عددی اعلام نمی‌کند). حداقل با چند بار استفاده از این ترازو می‌توان به طور قطع، یکی از تیله‌های ۵۰ گرمی را یافت؟

### معمای سوم

فردی با یک نخ ۲ متری که سرعت سوختنش یک متر بر ساعت است، طرح مشبک مثلثی زیر را می‌سازد که در آن، همه مثلث‌ها متساوی‌الاضلاع هستند و از نقطه مشخص شده، آن را آتش می‌زند. این طرح بعد از چند دقیقه به طور کامل می‌سوزد؟



### معمای چهارم

عمل \* نشان دهنده یک عمل جدید روی عددهاست. به جای علامت سؤال کدام عدد باید قرار بگیرد؟

$$\begin{array}{l} 20 = 4 * 2 \\ 34 = 3 * 5 \\ 40 = 2 * 6 \\ ? = 7 * 1 \end{array}$$

# ادیب جوان

## در خلوتِ دل

« اسماعیل امینی

ببین! من نه وزن بدم، نه قافیه و نه آرایه‌های ادبی. اصلاً رشته من ادبیات نیست. همین‌طوری «دلی» چیزهایی می‌نویسم.

لابد شما هم از این نوع شاعرها دیده‌اید. برخی از آن‌ها سال‌هاست که همین‌طور دلی چیزهایی می‌نویسند و این طرف و آن طرف به‌عنوان شعر و ترانه منتشر می‌کنند. موقع معرفی خودشان را شاعر و ترانه‌سرا می‌نامند، اما شعرشان اشکال وزنی دارد، قافیه ندارد و یا قافیه‌هایش غلط هستند. حتی برخی از آن‌ها شعرشان معنای درست و حسابی هم ندارد.

اینکه کسی به شعر علاقه داشته باشد، اما نخواهد چند ساعت وقت بگذارد و راه و رسم فنون شعر را یاد بگیرد، مثل کسی است که آشپزی می‌کند، بی‌آنکه مواد غذایی و روش‌های آماده‌کردن مواد و پختن آن‌ها را بداند. چیزهایی را با هم مخلوط کند و حرارت بدهد و توقع داشته باشد، دیگران دست‌پخت او را بخورند و اگر خوششان نیامد، بگوید: «من همین‌طوری دلی آشپزی می‌کنم.»

• آیا دلی نوشتن کار غلطی است؟ البته که نیست. هر کس هر چه دلش خواست می‌تواند بنویسد، اما وقتی آن را منتشر کرد، دیگران حق دارند درباره نوشته و شعر او نظرشان را بگویند.

• آیا شاعری و علاقه به شعر، با رشته تحصیلی ارتباط دارد؟ البته که ارتباطی ندارد. مگر تمام فوتبالیست‌ها در رشته تربیت‌بدنی تحصیل کرده‌اند؟ یا مگر تمام کسانی که میوه می‌خورند و لذت می‌برند، مهندس کشاورزی‌اند؟ حتی مگر تمام کسانی که باغ میوه دارند، در رشته باغداری تحصیل کرده‌اند؟

لذت بردن از آثار هنری و از شعر، با رشته تحصیلی ارتباطی ندارد و از آن مهم‌تر این است که مطالعه ادبی، شعر و داستان و رمان خواندن، و آشنایی با زیبایی‌های ادبیات، نه تنها به رشته تحصیلی مرتبط نیست، بلکه نیاز عمومی تمام کسانی است که اهل مطالعه هستند و به کتاب دلبستگی دارند.



« زینب بیات  
شعر افغانستان  
بازگشت پروانه‌ها

شانه‌های شهر درد می‌کند  
اینجا بمان  
سال‌های بی‌پروانگی بس است  
من منتظرت بودم  
میان انگشتانم خانه کن  
پشت پلک‌هایم  
روی موهایم  
آغوش تو به من  
پروانه اقامت دائم می‌دهد؟  
می‌خواهم لباسی بدوزم  
شبیبه لباس‌های تو  
نگران انقراض پروانه‌ها هستم  
پلک نمی‌زنم  
مبادا از این شهر رفته باشی



لطفاً بارکد را  
اسکن کنید!

Fog

The fog comes  
on little cat feet.  
It sits looking  
over harbor and city  
on silent haunches  
and then moves on.

مه

کارل سندبرگ  
ترجمه: مهدی مرادی

مه می‌آید  
با قدم‌های گربه‌ای کوچک  
مدتی می‌نشیند  
و به شهر و بندرگاه نگاه می‌کند  
آن‌گاه  
آهسته دور می‌شود.

گرما به

« سعید بیابانکی

لنگ انداخت پیش پاهایم  
مرد گرمابه‌دار کیسه به دست  
برد از پله‌ها مرا پایین  
در حمام را به رویم بست

شوخ چشمانه برد شوخ از من  
کنج گرمابه مرد حمامی  
روی دیوار مات من شده بود  
شاه با چشم‌های بادامی

همه سو چشم‌هاش می‌پر خرید  
توی آینه‌های زنگاری  
سقف آینه‌کاری حمام  
باغ بادام بود انگاری

در میان بخارها می‌شد  
از لب زخمی انار نوشت  
یا که آرام رفت و بر دیوار  
شعر سرخی به یادگار نوشت

آن طرف در میان کاشی‌ها شاه با  
چشم‌های تلخ اسیر  
این طرف در میان آینه‌ها  
سایه زخمی امیرکبیر

« چند شعر از «داود جهانوند»

همه چیز این عکس خوب است  
همه چیزهایی که پیداست  
همه چیزهایی که پیدا نیست

مثل لیخندی که بر صورت تو نشسته است  
مثل اسبی که در سینه من می‌دود

در آسمانی دور  
کنج ستاره‌ای روشن  
تو را بر سریر سرور نشانده‌ام  
تا بعد از این جنگ  
اگر سری بر گردن داشتم  
بر آستان تو بسپارم

دیوانه نیستم  
سر به هوا هم نیستم  
اما این ابر، همان یکی که دست در دست باد می‌گریزد،  
به کودکی‌های تو شبیه است در لباس عروس  
به آرزوهای من شبیه است  
که دست در دست باد می‌گریزد



# خاله دیس لایک

« لیلا اسکوتی »

« تصویرگر: طاهر شعبانی »

مامان می گفت بیست و سه سال، اما خاله می گفت بیست و چهار سال و نیم است که با مامان رفیق گرمابه و گلستان اند، اما نمی دانم تا حالا کجا بود که ما نمی دانستیم.

**سودی** تنها دختر خاله دیس لایک، سالها بود که در خارج زندگی می کرد. هیچ وقت هم نگفت دقیقاً مخفف چه اسمی است این سودی! از خدا که پنهان نیست، اما وقتی اصرار خاله را دیدم که به مامان می گفت باید اول بافتنی یاد بگیرد، بعد قلاببافی، آن هم درست وسط امتحانات نیم سال، پیش خودم خیالات خامی کردم که زبانم لال حتماً می خواهد مرا هم بفرستد ور دل سودی. اما اشتباه بود. چون وقتی اولین شال گردن لیمویی دستبافم را که تک و توک گل های ریز نارنجی و بنفش داشت، از مامان گرفتم و برای سودی فرستادم، فهمیدم که هوای خارج رو به سردی می رود. هزینه یک شال گردن یاد گرفتن، آن قدر بود که می شد یک سال کل لباس هایم را از بوتیک های بالای شهر بخرم!

تا سه سال پیش اصلاً خاله دیس لایکی در زندگی ما نبود. یک روز اتفاقی که مامان گذرش افتاد به محله قدیمی پدر بزرگ، دم در سقاخانه قدیمی شان خاله را می بیند که از دوری سودی شمع روشن کرده بود و مثل ابر بهار اشک می ریخت. پادم می آید که مامان قبل از دیدن خاله، از یکی از هم کلاسی هایش تعریف می کرد که خال ریزی روی چال لپ سمت چپش داشت. گویا هر روز رنگ های تفریح لقمه های پر و پیمان کوکوسیزی و کوفته و کنتل مامان را ارزش می گرفته

«دارچین» و «آویشن» را که اندازه می کنم، با بسم الله می ریزم داخل مایه کنتل و شروع می کنم به ورز دادن. همان طور که خانم **سرمد** یادمان داده بود، شروع می کنم به زمزمه کردن. برای هر غذایی گفته بود یک آهنگ بخوانیم، از اول تا آخر تا زمان آماده کردنش دستمان بیاید. مثلاً برای تفت گوشت و پیاز و زردچوبه قیمه و قورمه سبزی و کرفس، یک آهنگ و پنج بار از اول تا آخر برای مایه کنتل یا ...

اصلاً چه فرقی می کند؟! از خدا که پنهان نیست، ته و توی دلم هم می دانم که یک بیت این طرف و یک بیت آن طرف مگر چه می خواهد بشود؟!

آهنگ اول، تخم مرغ اول، آهنگ دوم، تخم مرغ دوم که تلفن زنگ می زند. با آرنج عینکم را جابه جا می کنم و دلم هری می ریزد. احساسم می گوید **خاله پسند** است. خوش حالم که تنها هستم و مامان نیست تا تلفن را جواب بدهد. عادت هم ندارد که پیام بگذارد، اما تا قبل از قطع شدن تماس «آه» غلیظی می گوید که دستگاه روی هوا می قاپد و پیام ضبط می شود!

از خدا که پنهان نیست، پیش خودم اسمش را گذاشته بودم **خاله دیس لایک!** هر بار که این طوری بی وقت به خانه مان زنگ می زد، شستم خیردار می شد که دوباره می خواهد دختر راه دورش را بهانه کند و مرا هم مثل دخترش بداند و برای آیندۀ من فکر کند و نگذارد که وقت من هدر برود و مرا به کلاس هنری جدیدی بفرستد!

را به رخ دوست و آشنا و غریبه و خلاصه همه دنیا بکشم. تا بفهمم چه شده و چه نشده، یک کلاه آشپزی روی سرم بود و یک پیشبند آویزان از گردنم و شاگرد خانم سردی، سرآشپز درجه یکی شده بودم که خاله معرفی کرده بود و یک فیش میلیونی که قبل‌ها با آن می‌شد خرید سه ماه خانه‌مان را انجام بدهیم؛ آن هم بدون تخفیف!

کنتلت‌ها را یکی یکی سر می‌دهم در روغن داغ داغ. بعد سالاد کاهو با سس رژیمی و نان‌های لواشی که به شکل گل رز درست کرده‌ام. وسایلم را زود جمع می‌کنم تا سر ساعت به مؤسسه برسم. امروز آخرین جلسه این ترم آشپزی ماست. بوی کنتلت‌های سرخ شده در مترو می‌پیچد.

باید دو ایستگاه دیگر بروم، اما همان‌جا پیاده می‌شوم. در ظرف را باز می‌کنم و در چشم برهم‌زدنی کنتلتی نمی‌ماند! فقط عطر خوش حال خوب من است که طولی نمی‌کشد. دوان دوان خودم را داخل واگن جدید می‌چپانم. حتی به نمره صفر امروز هم فکر نمی‌کنم.

دل توی دلم نیست. همه دوستانم با زنبیل دم در مؤسسه جمع شده‌اند. عصبانی‌اند. گاهی دستشان را مشت می‌کنند و فریاد می‌زنند:

- یعنی چی اینجا اجاره بوده؟ سرمند نداریم یعنی چی؟!  
- ما پول دادیم! اون خانم پسند ناپسند کجاست؟!  
از خدا که پنهان نیست، از بعد آن ماجراها و آن همه خرج‌های بزرگ، از خاله پسند یک دیس لایک بزرگ ماند در زندگی ما که دیگر نشناخته به کسی اعتماد نکنیم!

و آخرش هم با لپ‌های باد کرده می‌گفته: «من از کسی چیزی نمی‌گیرم بخورم، ولی مال پدر شما حلاله، فرق میکنه!»

هر چند که مامان بعد از دیدن او، تمام نشانه‌ها را از خال و چال گونه به سمت راست منتقل کرد و اصرار داشت که: «این، اون نیست!»

با ورود ناگهانی یک خاله خاص به زندگی ما، همه جنبه‌های زندگی ما تحت‌الشعاع قرار گرفت! از خدا که پنهان نیست، اما من خیلی دوست داشتم گریه خاله دیس لایک را ببینم. نه به خاطر اینکه بدجنس باشم، راستش دوست داشتم ببینم او واقعا با آن گردن برافراشته و انگشتان پر از انگشتر و دستبند و روسری‌های عجیب و غریب چه شکلی می‌شود!

کم‌کم دامنه حرف‌های خاله دامن بابا را هم گرفت! البته شرمنده بهتر است بگویم پاچه شلوار کردی‌اش را! یادش بخیر، بابا قبل از این ربدو شامبرهای

ساتن قرمز و بنفش تجویزی خاله، شلوار کردی‌های آکازیون می‌پوشید؛ یعنی راحت راحت! خاله به مامان چند تا عکس از تیپ‌های اسپرت برادر و برادرزاده‌هایش نشان داده بود و تلویحا از تیپ زقارت بابا انتقاد کرده بود. اما مامان جدی جدی به خاطر آن چند کیلو دنیه خالص آبگوشت که باعث ایجاد چاقی در هیکل ما شده بود، کلاً مصرف این غذای محبوب را هم تحریم کرد.

از خدا که پنهان نیست، اما من خودم دیدم که چشم‌های خاله را غم گرفت، وقتی روز جمعه ناهار آمد خانه‌مان و دید مامان به جای آبگوشت چرب با گوشت گوسفندی و نخود کرمانشاهی و سنگک کنجادی دو آتشف، بشقاب سبز تدارک دیده است؛ یعنی همان سالاد کلم خودمان با دو پر کاهو و هویج کچ و معوج رنده شده و خیار سبز قلمی که چند تا ذرت و نخودفرنگی رویش پاشیده بودند.

از خدا که پنهان نیست، اما مامان خیلی عوض شده بود. بابا وقتی مانتوی گل‌منگلی نارنجی و قرمز مامان را به تنش دید، دهانش از تعجب باز ماند. من فکر کردم از شنیدن قیمتش، اما خودش بعداً گفت از اینکه مامان چطور از خاکستری و طوسی و فوقش سرمه‌ای یکپه‌و آن قدر عوض شده است! اما مطمئنم بغض کرد که چرا مامان بدون او به خرید رفته است؛ برای اولین بار در این بیست سال زندگی مشترکشان. من هم ترجیح دادم سکوت کنم. راستش می‌ترسیدم که خاله تصمیم بگیرد مرا هم امروزی کند.

از آن روز، بابا کم‌حرف شد. حوصله نداشت. مامان مرتب دوستان تازه در فضای مجازی و واقعی پیدا می‌کرد و حتی مرا هم در گروه‌های مختلف عضو می‌کرد. تا اینکه یک روز با شور و هیجان آمد خانه و پر از هیجان گفت که باید هنر آشپزی‌ام





# ادعای شاعرانه

محمد کاظم کاظمی

چیزی را ادعا کرده‌اند که شاید هم چندان واقعیت نداشته باشد، ولی بعد مثالی برایش آورده‌اند. در شعر سنایی آنچه شاعر می‌گوید یک سخن حکمت‌آمیز و دقیق است. در آن بیت دل و آینه هم بله، می‌شود گفت آدم‌هایی که دل پاکی دارند، کمتر کینه می‌گیرند. ولی وقتی شاعر می‌گوید:

نمی‌شود سخن پست فطرتان مشهور  
بلند نیست صدا کاسه سفالین را

اینجا معلوم نیست که واقعا همین طور باشد. بستگی دارد که شخص چه بگوید و کجا بگوید. حالا ممکن است یک نفر هم بیاید و ادعایی خلاف آن بیان کند و مثالی هم برایش جور کند. مثلا بگوید:

حدیث پوچ مغزان بیشتر مشهور خواهد شد  
صدای طبل، از جام طلایی بیشتر باشد

بله، می‌خواهیم این را بگوییم که زیبایی شعر، و کشف و خلاقیت شاعر به یک طرف، ولی اگر حرفی و حکمتی، و عاطفه و احساس راستین انسانی در کار نباشد، به صرف زیبا ساختن سخن، نمی‌توان آن را به مردم قبولاند. جامعه نگاه می‌کند و شعری را در ذهن و زبان خود نگه می‌دارد که در آن حقیقتی می‌بیند. حال اگر آن حقیقت زیبا بیان شده بود، ماندگار می‌شود.

خب، سخن را ختم می‌کنیم با چند مدامثل از شاعران دپروز و امروز فارسی.

صائب:

آدمی پیر چو شد، حرص جوان می‌گردد  
خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد

اظهار عجز، پیش ستمگر ز ابلهی است  
اشک کباب، موجب طغیان آتش است

بیدل:

تواضع‌های ظالم، مکر صیادی بود، بیدل  
که میل آهنی را خم شدن قلاب می‌سازد

کلیم:

در نظرها اعتبار کس به قدر فضل اوست  
قیمت هر نخل، در بستان به مقدار بر است

فاضل نظری

اعتبار سربلندی در فروتن بودن است  
چشم شد فواره وقتی بر سر خود پا گذاشت

چو علم آموختی از حرص، اینک ترس، کاندر شب  
چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا

این بیت از یک قصیده باشکوه سنایی غزنوی است. سنایی را می‌توان پدر عرفان و حکمت در شعر فارسی دانست. در واقع هر چه از مفاهیم عرفانی و معرفتی در شعر فارسی پس از سنایی دیده می‌شود، به نوعی از او تأثیر پذیرفته است. حتی شاعری مثل خاقانی شروانی که هیچ بنی‌بشری را در حد و مایه خود نمی‌دانست، نسبت به سنایی احترام قائل بود و در قصیده‌های پندآمیز خود از او پیروی می‌کرد. گزاف نیست اگر بگوییم که سیر تحول شعر فارسی را می‌توان به دو دوره قبل از سنایی و بعد از سنایی تقسیم کرد.

سنایی در این بیت یکی از آرایه‌های شعری را به کار برده است که قرن‌ها پس از او در شعر فارسی رواج و کاربرد گسترده یافت و در زمان‌هایی به مهم‌ترین آرایه شعری تبدیل شد.

در این بیت، شاعر در یک مصراع یک ادعا را بیان می‌کند و در مصراع دیگر مثالی برای آن می‌آورد. در مصراع اول می‌گوید: کسی که علم می‌آموزد و تعهد ندارد، بیشتر باید نگران باشد. حالا چرا؟ در مصراع دوم مثالی برای این سخن بیان می‌شود؛ اینکه علم مثل یک چراغ روشن است و نور می‌دهد و آگاه می‌سازد. ولی اگر همین چراغ در دست یک دزد بیفتد، او بهتر می‌تواند در شب تاریک کالاهای مورد نظرش را انتخاب کند.

این آرایه را در شعر فارسی «مدامثل» نامیده‌اند. یعنی شاعر در یک مصراع شعر مدعایی را بیان می‌کرده و در مصراع دیگر آن را به کمک یک مثال شاعرانه به اثبات می‌رسانده است. البته بعضی صاحب‌نظران، از جمله دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی آن را «اسلوب معادله» گفته‌اند. یعنی شاعر یک معادله می‌سازد: در یک سو مدعا می‌آید و در سوی دیگر مثال معادل آن.

چنان که گفتیم بعدها این آرایه خیلی رواج یافت. در دوره مکتب هندی، یکی از کارهای بسیار دوست‌داشتنی شاعران، همین مدامثل بوده و هر کس می‌کوشیده است که مثال جالب‌تری برای مدعای خویش پیدا کند. مثلا شاعر می‌گوید:

صورت نیست در دل ما کینه کسی  
آینه هر چه دید، فراموش می‌کند

و این یکی از مدامثل‌های خوب شعر فارسی است که تا هنوز بر زبان مردم جاری است.

البته مدامثل در شعر امروز فارسی هم دیده می‌شود، به خصوص در شعر شاعرانی که به شعر قدیم فارسی هم گرایشی نشان می‌دهند؛ مثل فاضل نظری. این بیت از فاضل را بخوانیم:

هر که ویران کرد، ویران شد در این آتش‌سرا  
هیزم اول، پایه سوزاندن خود را گذاشت

ولی خودمانیم، گاهی نیز شاعران در کاربرد مدامثل افراط کرده‌اند و چیزهایی گفته‌اند که چندان هم معلوم نیست درست باشد. یعنی

# قلمستون

کبری بابایی

## دنیای وارونه

سر و ته شدیم  
و دنیای واقعی را ندیدیم  
زندگی وارونه زیبا بود  
در جهانی سیر می کردیم  
که آسمان زیر پایمان بود  
و پرنده‌ها  
در کنار کفش‌ها پرواز می کردند  
مادر تکه‌های ابر در دهانمان می گذاشت  
و بعد خورشید را سر می کشیدیم  
در جهان وارونه همه چیز زیبا بود  
که ناگهان  
آن طرف زندگی را نشانمان دادند  
کاش پرستارها  
همیشه نوزاد را سر و ته نگه می داشتند

طاهره جباری کلاس دوازدهم از تهران

طاهره خانم جباری در شعرش ما را غافل گیر می کند. او دنیایی می سازد که همه ما از تصورش لذت می بریم. تصویرهایی می سازد که توی ذهنمان می ماندند و راحت پاک نمی شوند. روی دیگر زندگی را نشانمان می دهد که هیچ وقت - جز در شعر - امکان تجربه کردنش وجود ندارد. در پایان شعر غافل گیری به اوج می رسد و به نوعی به همه پرسش‌های ذهنی مان جواب داده می شود. این دنیای عجیب و دوست‌داشتنی کجاست؟ تازه آنجاست که می بینیم همه تصویرهای زیبای شعر در چند لحظه نخست تولد جان می گیرند. پایان بندی شعر نقطه گشایش راز و رمزهای شعر است. البته شاید اگر طاهره خانم مقدمه چینی اول را حذف می کرد و شعر از سطر پنجم شروع می شد، اثر ایجاز و شیرینی بیشتری داشت. با این همه پیشنهاد می کنم، این اثر را نه یک بار که چندبار بخوانید و لذت ببرید.

## خداوند مادر را آفرید

دلش را بزرگ آفرید  
اندازه اقیانوسی پر از ماهی  
چشمانش را همانند یک حوض قشنگ  
آبی رنگ، لبریز از مروارید  
فرشتگان به صف ایستاده و مشتاق دیدارش بودند  
یک آن همه در جای خود میخکوب شدند  
زبان‌ها از سخن ایستادند  
چشم‌ها به یک نقطه خیره شده بودند  
- این دیگر چیست؟ ...  
ندا آمد:

این است تکه‌ای از وجود من  
تکه‌ای از مهربانی‌ام  
در چشمانش حیا کاشتم  
در نگاهش نجابت ریشه زد  
در وجودش وقار گل داد  
در ازل پرتو نورش ز تجلی دم زد  
عشق پیدا شد و ...  
آتش به همه عالم زد  
جلوه‌ای کرد رخت، دید ملک  
عشق نداشت ...  
عین آتش شد از این غیرت  
بر آدم زد

مریم جوادی کلاس دوازدهم از سوادکوه

مریم خانم جوادی متن زیبایی درباره مادر نوشته‌اند. سوزهای که می توان تا آخر دنیا درباره اش حرف زد. دوستان نوشته‌اش را با تخیل شروع کرده است؛ با تشبیه او وجود مادر را به زیباترین چیزها شبیه دانسته است تا ارزش و زیبایی اش را نشان بدهد. تخیل باعث می شود مخاطب همراه با شعر و شاعر، دنیای جدیدی را تجربه کند و این عالی است. ای کاش مریم خانم همین کار را ادامه می داد و ما تا آخر اثر، همچنان تصویرهای خیالی زیبایی را کشف می کردیم. اما رفته رفته تصویرها جای خودشان را به توضیح می دهند. در چند سطر پایانی، شاعر از صنعت تضمین استفاده کرده است. یعنی بخشی از شعر حافظ را در نوشته آورده است که از لحاظ محتوا و مفهوم با اثرش هم خوانی دارد. البته بهتر است شعرهای تضمین شده در گیومه بیایند و نام شاعر اصلی به عنوان پانویس زیر اثر قید شود. برای این دوست خوش ذوق و با استعداد آرزوی موفقیت می کنم.

## جوهر جهان

فیلسوفان از زمان‌های قدیم می‌خواستند بدانند اشیا و جان‌داران از چه چیزی تشکیل شده‌اند، چرا تغییر می‌کنند و چطور از حالتی به حالت دیگر می‌روند؟

« زهرا زرگر

« تصویرگر: سام سلماسی

### فرضیه ماده اساسی

برای اولین بار این **تالس** فیلسوف یونانی (قرن ۶ قبل از میلاد) بود که پیشنهاد کرد کل جهان از یک ماده تشکیل شده و آن هم آب است. او فکر می‌کرد چون آب در طبیعت هم در حالت مایع، جامد و هم گاز دیده می‌شود پس احتمالاً بقیهٔ مواد هم از فشرده و رقیق، یا سرد و گرم شدن آب در حالت‌های مختلف درست شده‌اند.

**آناکسیمنس** یکی از شاگردان تالس بود که مثل استاد به وجود یک ماده اصلی اعتقاد داشت، ولی فکر می‌کرد این ماده باید هوا باشد. آناکسیمنس می‌گفت هوا اگر رقیق شود، به آتش تبدیل می‌شود و اگر حرکت کند باد را به وجود می‌آورد. با فشرده‌تر شدن به ابر، باران و بعد خاک تبدیل می‌شود.



### چهار عنصر اصلی

**ارسطو** (قرن ۴ قبل از میلاد) چهار عنصر اصلی را تشکیل دهندهٔ جهان می‌دانست: آب، هوا، خاک و آتش. از نظر او همهٔ تغییراتی که توی جهان اتفاق می‌افتد بخاطر این است که هر چیزی تمایل دارد به محل اصلی عنصرهای تشکیل دهنده اش برگردد. مثلاً دود به سمت بالا می‌رود چون از هوا و آتش درست شده، یا میوه از درخت می‌افتد چون از آب و خاک تشکیل شده و یک کشش درونی آن را به سمت زمین می‌کشد!

هر بار که فصل جدیدی می‌آید طبیعت تغییر می‌کند و شکل دیگری می‌شود. اما خود تغییر فصل بخش ثابتی از طبیعت است و همیشه سر موقع اتفاق می‌افتد!

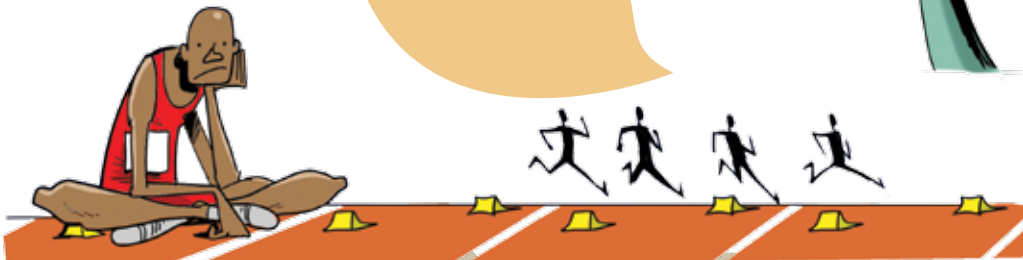


**پارمنیدس** فیلسوف دیگر یونانی (قرن ۵ ق.میلاد) فکر می کرد هر چیزی که هست نمی تواند از بین برود، و هر چیزی که نیست نمی تواند به وجود بیاید. تغییرات، خیالات غیرواقعی هستند چون چیزی که واقعاً وجود دارد نمی تواند تغییر کند.

بعضی از شاگردان پارمنیدس می گفتند اصلاً از نظر عقلی امکان ندارد چیزی بتواند حرکت کند! آن ها می گفتند: یک دونه را در نظر بگیرید. اگر دونه بخواهد مسیری را برود، اول باید نصف آن مسیر را برود که مقداری زمان می برد. اما برای این کار هم باید اول نصفِ نصفِ مسیر را برود که باز هم مدتی زمان می برد و این تا بی نهایت ادامه پیدا می کند. پس برای این که بتواند حرکت کند باید بی نهایت زمان بگذرد، در نتیجه هیچ وقت نمی تواند از جایش تکان بخورد!

**هراکلیتوس** (قرن ۵ قبل از میلاد) فکر می کرد همه چیز در جهان در حال تغییر است. تنها چیز دائمی و بدون تغییر، خود تغییر است! او می گفت: هیچ کس نمی تواند در یک رودخانه دوبار شنا کند، چون بار دوم رودخانه تغییر کرده است و دیگر رودخانه قبلی نیست!

اما اگر همه چیز در حال تغییر باشد، کلمه هایی که همین الان می گویم هم تغییر می کنند! شاید از وقتی کلمات را می گویم تا وقتی به گوش دیگران برسد یک چیز دیگر شده باشند! پس آدم ها چطور می توانند منظور هم را بفهمند؟



**دموکریتوس** فیلسوف یونانی (قرن ۵ ق.میلاد) برای حل معمای ثبات و تغییر یک مدل جدید پیشنهاد داد. او می گفت جهان از ذرات ریزی ساخته شده که نمی شود آن ها را به قسمت های کوچک تر شکست. او اسم این ذرات را اتم (Atom) یعنی تقسیم ناپذیر گذاشته بود. اتم ها شکل ثابتی دارند، به وجود نمی آیند و از بین نمی روند. آن ها در فضای خالی می چرخند. همه تغییرات جهان نتیجه به هم خوردن و جا به جا شدن اتم هاست!

**جان دالتون** در قرن ۱۸ نظریه اتمی را در شیمی ارائه داد. او هم مانند دموکریتوس فکر می کرد تمام مواد از اتم ساخته شده اند. دالتون می گفت اینکه مواد خاصیت های متفاوتی دارند به خاطر تفاوت در اتم های تشکیل دهنده آن هاست. در استدلال کسانی که ادعا می کنند حرکت ناممکن است، اشکال کار کجاست؟ به نظرت نظریه دموکریتوس می تواند وجود ثبات و تغییر را در جهان به خوبی توضیح دهد؟



# آشغال‌های دوست‌داشتنی

۱

کمپوست چیست؟

به پسماندهای آلی (که منظورمان بقایای ارگانیک‌های مرده جانوران و گیاهان است) تجزیه شده و نسبتاً پایدار حاصل فرایند پوسیده شدن، می‌گوییم پوسال یا کمپوست. پوساندن یکی از قدیمی‌ترین راه‌های بشر برای درست کردن کود مورد نیازش است. مثلاً در فلات مرکزی ایران کشاورزان یک منطقه، سازهای می‌ساختند به نام «کیوتر خانه». کیوتر خانه محل امنی می‌شد برای کیوترهای وحشی و در عوض کف کیوتر خانه پر می‌شد از فضولات کیوترها. کشاورز بعد از پوسیده شدن این فضولات و گاهی با مخلوط کردن آن‌ها با پوسیده بقایای محصولات سال قبل، از آن برای تقویت زمین خود استفاده می‌کرد.

مواد آلی موجود در توده مصرفی برای تهیه کمپوست، ضایعات کشاورزی، مواد خوراکی و زباله‌هایی هستند که از راه تجزیه هوازی و بی‌هوازی به خاک سیاه و سفید غنی تبدیل می‌شوند و به‌عنوان کود در کشاورزی به مصرف می‌رسند. حتی آن‌ها که گل و گیاه پرورش می‌دهند نیز می‌توانند از این کود بهره ببرند. مینی‌یوم و فسفات‌ها که کمپوست تولید می‌کند، باعث آبرفتی شدن خاک‌های کشاورزی و جذب سریع‌تر مواد مغذی درون خاک می‌شود. فرایند تهیه کمپوست بسیار ساده است و به دست شما در خانه‌هایتان، به دست کشاورزان در زمین‌هایشان، و به شکل صنعتی قابل تهیه است.

۲

چرا کمپوست؟

پوسال جایگزین بسیار خوبی برای کودهای شیمیایی است. کودهای شیمیایی می‌توانند به ناگهان سطح یک ماده را در خاک یک منطقه افزایش دهند. البته که این کود برای مدت کوتاهی کمک می‌کند محصول کشاورز بهتر و سریع‌تر رشد کند. اما تمام جان خاک را برای مدت طولانی می‌گیرد. حالا تصور کنید هر سال به زمینتان کود شیمیایی بزنید؛ خاک دیگر رمقی برای رشد خواهد داشت؟ اما در خاک پوسال، اکوسیستم‌ها برای کنترل فرسایش زمین و جریان بهسازی خاک، ساخت‌وساز تالاب، و به‌عنوان پوشش دفن زباله بسیار مفید هستند و فرایند تریق مواد آلی به زمین بسیار آرام انجام می‌گیرد. از طرف دیگر، استفاده از کمپوست به‌خصوص در کشورهایی (متأسفانه مثل کشور ما) که دستگاه‌های کمپوست‌ساز صنعتی فراگیر نیست، راه بسیار خوبی برای کاهش آلودگی خاک است.

۳

انواع کمپوست

کمپوست انواع متفاوتی دارد و راه‌های رسیدن به آن هم بسیارند. کمپوست شهری، ورمی کمپوست، کمپوست سبز و کمپوست قارچ خوراکی، معروف‌ترینشان هستند. اما اینجا با کمپوست شهری کار داریم، یعنی همان چیزهایی که در سطل زباله‌های شما هم پیدا می‌شوند. روش‌های پوساندن مواد آن هم بسیارند که ما فعلاً فقط با کمپوست هوازی کار داریم.

از تاریخچه کمپوست می‌گذرم و می‌سپارمش به خودتان که در اینترنت جست‌وجویش کنید. برویم سراغ اصل موضوع. شما در کمپوست باید دعوت‌نامه‌های برای میکروارگانیسم‌ها بفرستید. میکروب‌ها مواد آلی را می‌خورند و به نیتروژن، پتاسیم، فسفر و... تبدیل می‌کنند. چه چیزی بهتر از این؟ کدام مغازه به رایگان به شما نیتروژن، پتاسیم و فسفر می‌فروشد؟ اگر آن‌ها در کمپوستتان نباشند، هم کمپوستتان بدبو خواهد بود و هم خیلی امید نداشت‌ه باشید کمپوست خوبی داشته باشید. خوب شما به این میکروب‌ها نیاز دارید:



لطفاً بار کد را اسکن کنید!

باکتری‌ها



باکتری‌ها معمولاً راحت‌تر از بقیه دعوت‌تان را می‌پذیرند، اما باید حواستان بهشان باشد؛ چون بسیار بهانه‌گیر هم هستند. مثلاً به‌مرور باید تعداد باکتری‌های گرمادوستان بیشتر شود.

اکتیوباکتری‌ها



این‌ها اگر باشند، مواد قهوه‌ای (که آن طرف‌تر توضیح می‌دهم) بهتر و زودتر تجزیه می‌شوند و تقریباً این شکلی هستند.

قارچ‌ها



قارچ‌ها با تخمیر کردن مواد، کمک می‌کنند موادی که باکتری‌ها نتوانسته‌اند تجزیه کنند، زودتر و بهتر تجزیه شوند. راستش قارچ‌ها همه شکلی هستند؛ گرد، بیضی، ریش‌ریش، دراز، کاسه‌ای.

پروتوزوآها



بسیار به عمل تخمیر قارچ‌ها کمک می‌کنند و شاید قیافه‌ای این شکلی داشته باشند.

چرخان‌تباران



این بلبشویی که راه انداخته‌ایم باید یک پلیس مخفی هم داشته باشد که همانا چرخان‌تباران هستند. آن‌ها جمعیت باکتری‌ها و پروتوزوآها را کنترل می‌کنند.



حتماً می‌دانید، این‌ها را نمی‌شود با چشم غیر مسلح دید! گفتم نکند لای کمپوستتان دنبالش‌ان بگردید!





## روان رشد

۱ کربن یا مواد قهوه‌ای

۲ نیتروژن یا مواد سبز

تعمانده‌ها یا باطله‌های آشپزخانه، مثل میوه و سبزی‌هایی که دیگر نمی‌شود از آن‌ها استفاده کرد.

پوسته‌ها، مثل پوست تخم مرغ و حتی پوست تازه مغزها مثل گردو و فندق.

نقاله چای یا قهوه و حتی چای کیسه‌ای (بهتر است فقط محتویات داخلش را بریزید).

اضافه‌های باغ یا باغچه، علف‌های بریده‌شده، گیاهان قدیمی و قسمت پژمرده گیاهان و تکه‌های سبزی‌ها.

موهای خودتان یا موی حیواناتی که دارید.

غبار یا خاک‌روبی‌های که بعد از گردگیری خانه جمع می‌شود (غبار داخل جاروبرقی را در کمپوستتان نریزید).

## ۴ چطور درست کنیم؟

توجه! اینجا ما کمترین امکانات را در نظر گرفته‌ایم؛ یعنی برای کسی که می‌خواهد گوشه آشپزخانه‌اش کمپوست بسازد. شماهایی که بالکن دارید یا حیاط پشت خانه یا اینکه در روستا هستید زمین دارید، دیگر خوش به حالتان، چون می‌توانید همه چیز را بزرگ‌تر اجرا کنید.

- شما به یک سطل، جعبه پلاستیکی یا چیزی شبیه به این نیاز دارید که حداقل یک متر مکعب باشد (نگران نباشید کوچک‌تر و بزرگ‌تر هم شد مشکلی نیست).
- به آب و اکسیژن هم احتیاج دارید. آب که احتمال خیلی زیاد دارید و برای اکسیژن رساندن به جعبه‌تان، روی در و دیوارهایش سوراخ‌های ریزی ایجاد کنید (امیدوارم بتوانید مادر را راضی کنید).
- نوع مواد یا آشغال باید به جعبه‌تان اضافه کنید. این خیلی مهم است! حتماً دو قسمت مواد قهوه‌ای بریزید! و یک قسمت مواد سبز.

## ۵ دشمنان کمپوست

- استخوان حیوانات یا گوشت (چه پخته چه خام).
- فضولات حیوانات گوشت‌خوار یا همه‌چیز خوار
- کاغذهای براق یا ورقه‌دار
- هر چیز چرب یا روغنی
- مثل تم‌مانده روغن سیب‌زمینی سرخ کرده، خورش ته یخچال مانده، چربی‌های گیاهی یا جانوری. حتی شامل سس مایونز هم می‌شود.
- فیلترهای جاروبرقی
- خاکستر، زغال سنگ یا زغال چوبی
- پلاستیک و فلزات
- اگر برای کمپوست ساختن اولین بارتان است، این‌ها را هم نریزید. وقتی هم که خیلی حرفه‌ای شدید، اول بیشتر راجع بهشان بخوانید بعد با احتیاط زیاد و خیلی خیلی کم بریزید:
- شیر، ماست و پنیر
- بذرها
- از تخم هندوانه و میوه‌ای که می‌خورید تا بذرها آماده فروش
- هر چیزی که سدیم دارد مثل جوش شیرین
- گیاهان آپارتمانی
- برگ‌های درختان سوزنی‌برگ مثل کاج و سرو
- گیاهانی که فکر می‌کنید به بیماری دچار شده‌اند
- فضولات پرندگان
- در صورتی این را اضافه کنید که مطمئن باشید شش ماه تا یک سال کاملاً پوسیده شده‌اند.

کاغذ پاره شده خشک یا کارتن و مقوا

دستمال کاغذی یا توالت (بهتر است کمتر بریزید و اگر آلوده هستند، اصلاً نریزید!)

نامه‌ها و قسمت‌هایی از روزنامه که نیاز ندارند.

برگ‌های مرده یا خشک شده و کاه

پوشال (چوب بسیار خرد شده)، خاک اره و پوست درختانی که افتاده‌اند.

پوست خیلی از مغزها مثل گردو و فندق. فقط دقت کنید تازه نباشند و حتماً خردشان کنید.

فیبرهای طبیعی مثل پشم و نخ، البته مطمئن شوید حتماً طبیعی هستند و پلاستیکی نیستند و دوم اینکه حتماً آن‌ها را ریش ریش کنید یا به قطعه‌های بسیار کوچک ببرید.

## ۶ منتظر چه هستید؟

### مرحله ۳ استفاده

بسته به شرایط آب و هوای منطقه شما، فصلی که کمپوست درست می‌کنید، میزان خرد بودن موادی که در کمپوست ریخته‌اید، جایی که جعبه‌تان قرار دارد و حتی جنس جعبه، باید بین دو هفته تا یک ماه کمپوستتان آماده شده باشد. کمپوست را خوب با خاک سطحی هم بزنید و سعی کنید پنج روز تا یک هفته قبل از اینکه روی آن خاک چیزی بکارید، کمپوست را بریزید.

### مرحله ۲ آب

شما همیشه باید احساس کنید کمپوستتان مثل یک اسفنج مرطوب است؛ اسفنجی که نه از آن آب بچکد، نه خیلی خشک باشد. اگر بیشتر یا کمتر از یک اسفنج مرطوب باشد، سرعت کمپوستتان بسیار پایین می‌آید. پس در صورت خشکی زیاد فقط کمی آب بریزید (اگر نسبت دو به یک قهوه‌ای و سبز را رعایت کنید، معمولاً این اتفاق نمی‌افتد).

### مرحله ۱ هوادهی

خب شما بعد از اینکه دو قسمت قهوه‌ای و یک قسمت سبز در ظرفتان ریختید و خوب هم زدید، در ظرف را ببندید و هفته‌ای یک بار هم بزنید. این کار باعث می‌شود مواد خوب ترکیب شوند و اکسیژن به همه میکروب‌های دعوت شده برسد.

### ۳ قبل از اینکه به گیاه آب بدهید، یک حلقه از کمپوست را دور گیاهتان بریزید. آب کمک می‌کند تا مواد مغذی به گیاه برسند.

### ۲ چند روز قبل از شروع فصل کاشت هر محصولی، کمپوست را با خاکتان مخلوط کنید.

### ۱ کمپوستی که ساخته‌اید را می‌توانید به خاک گلدان‌های خانه و گل‌های آپارتمانی هم اضافه کنید.

## ۷ سه پیشنهاد



«آریا صبوری»

# بیشتر از آدم آهنی

## اطلس را بیشتر بشناسیم

ربات انسان‌نمای **اطلس** ساخت شرکت «بوستون داینامیکس» است. این شرکت خصوصی در سال ۱۳۹۲/۲۰۱۳ توسط «گوگل» خریداری شد. بعد از دو سال نیز «سافت بانک» یک شرکت ژاپنی نام‌اشنا در دنیای رباتیک و هوش مصنوعی که برنامه‌ها و پلتفرم‌های رباتیک بسیار جذابی را تولید کرده است، حق امتیاز توسعه این ربات را از گوگل خرید و عملکرد و گسترش آن را وارد فاز جدیدی کرد. بوستون داینامیکس که اکنون به کمک سافت‌بانک ژاپن به تحقیقات خود ادامه می‌دهد، مهم‌ترین سازنده ربات‌های خاص تحت حمایت سازمان تحقیقات پیشرفته نظامی آمریکا است. ربات سگ بزرگ، رگس، اسپات مینی و ... از جمله ربات‌هایی هستند که در ۱۰ سال اخیر فیلم آزمایش‌های آن‌ها بین مخاطبان طرفداران بسیاری پیدا کرده است. هوش بالای این ربات‌ها، و خلاقیت در ساخت و کنترل بی‌نظیر حرکات‌ها، همه از نکاتی هستند که مخاطبان را به وجد می‌آورند و فیلم ربات‌های این شرکت را در صدر اخبار فناوری‌های رباتیک قرار می‌دهند.

اطلس ابتدا یاد گرفت به‌راحتی در یک ساختمان اداری راه برود و درها را باز کند، بنشیند، تعادلش را حفظ کند و کم‌کم کارهایی مانند بلند کردن کارتن‌ها، مرتب کردن قفسه‌ها و وسایل و ... را آموخت. بعد از آن در شرکت را باز کرد و پا به دنیای بیرون گذاشت و با دویدن، طی کردن سراسیمه‌ها، حرکات‌های بسیار نرم و دیدنی روی برف و زمین‌های ناهموار، و دویدن مانند یک ورزشکار حرفه‌ای، مخاطب را با رباتی فراتر از یک ربات مسابقه‌ای مواجه کرد. اما اوج نمایش‌های خیره‌کننده اطلس در امسال و سال گذشته، آموختن حرکات آکروباتیک مانند ورزشکاران پارکور بود: پریدن، چرخیدن، دقت بالا، و نرمی حرکاتش هر بیننده‌ای را شگفت‌زده می‌کرد.

ربات ۱/۸ متری اطلس، وقتی برای اولین بار در سال ۲۰۱۳ رونمایی شد، توانایی حفظ تعادل روی دو پا را به‌صورت مستقل نداشت. بعد از آن برنامه‌نویسان، برای اجرای حرکات بیشتر و نزدیک شدن به توانایی‌های انسانی، از ترفندهای برنامه‌نویسی استفاده کردند و هر سال قابلیت‌های ربات اطلس را افزایش دادند. علاقه‌مندان به دنیای ربات‌ها اعتقاد دارند، ربات‌های خودمختار، در صورت کنترل نشدن و فقدان قوانین مناسب، در آینده می‌توانند برای بشر خطرناک باشند و ربات اطلس با هر سالی که می‌گذرد، ترسناک‌تر می‌شود.

تا قبل از اینکه ربات اطلس به «ربات پارکور کار» معروف شود، قابلیت‌هایی مانند حفظ تعادل روی دو پا و تک‌پا، پشتک‌زدن، پرش از روی مانع‌ها، و پرش از روی سکوهایی دارای ارتفاع‌های متفاوت که شاید برای انسان‌ها هم سخت باشد، به آن اضافه شد. این پیشرفت تا جایی ادامه پیدا کرد که ربات، در ردای یک ژیمناست کاربلد، حرکات ورزشی را به دیگر قابلیت‌ها و فعالیت‌های خود افزود و بینندگان و علاقه‌مندان به دنیای ربات‌ها را شگفت‌زده کرد.

ربات اطلس زمانی این فعالیت‌ها را انجام می‌دهد که بسیاری از شرکت‌ها

ربات‌های انسان‌نما امروزه برای بیشتر علاقه‌مندان به دنیای رباتیک شناخته شده هستند. این ربات‌ها از ساختار مکانیکی شبیه انسان بهره می‌برند. دانشجویان و دانش‌آموزان بسیاری در سطح جهان، امروزه در قالب مسابقه‌های رباتیک، با انواع این ربات‌ها کار می‌کنند. برخی از این ربات‌ها را خودشان می‌سازند و برخی را در قالب پلتفرم‌های آماده، از شرکت‌های تولیدکننده این ربات‌ها تهیه می‌کنند و فقط روی برنامه‌نویسی، کنترل و هوشمندسازی آن‌ها کار می‌کنند. امروزه، انواع شاخه‌های تحقیقاتی مرتبط با طراحی انواع ربات‌های انسان‌نما و همچنین یک شاخه تحقیقاتی به نام «تعامل انسان و ربات و رباتیک اجتماعی»، از مهم‌ترین شاخه‌های تحقیقات دانشگاهی و صنعتی در ایران و جهان هستند.

در چند سال گذشته، حوادثی در سطح دنیا اتفاق افتاده است که توجه شرکت‌ها و مراکز تحقیقاتی بسیاری را در دنیا به کاربردهای ربات‌های انسان‌نما بیشتر جلب کرده‌اند. بعد از «فاجعه فوکوشیما» که در جریان زلزله و سونامی در آن منطقه، دو راکتور اتمی دچار حادثه شدند، «سازمان تحقیقات پیشرفته نظامی آمریکا» مسابقه خاصی به نام «دی‌آرسی» را طراحی و در کالیفرنیا برگزار کرد.

در این رویداد، ۲۵ تیم بین‌المللی در جریان رقابتی دیدنی برای بردن جایزه ۳/۵ میلیون دلاری با یکدیگر رقابت کردند. هدف این مسابقه طراحی رباتی بود که بتواند در فجاج طبیعی به کمک انسان بشتابد. این مسابقه‌ها در حقیقت از فاجعه هسته‌ای فوکوشیما الهام گرفته شده بودند تا بتوان به کمک ربات‌ها از حضور انسان‌ها در محیط‌های خطرناکی که احتمال مرگ یا صدمه در آن‌ها وجود دارد، جلوگیری کند. به این منظور محیط‌هایی با عوارض شبیه یک محل ویران شده طراحی شدند. ربات‌ها در این مسابقه باید در ابعاد یک انسان واقعی ساخته می‌شدند و هیچ اتصال خارجی برای تأمین نیروی آن‌ها نباید مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در این رویداد تیم‌هایی از کشورهای ایالات متحده، پنج تیم از ژاپن، سه تیم از کره، دو تیم از آلمان، یک تیم از ایتالیا، یک تیم از هنگ‌کنگ و یک تیم هم از چین شرکت داشتند. در طول این رقابت‌های دو روزه، ربات‌ها برای انجام هشت مأموریت یک‌ساعته فرصت داشتند که یکی از آن مسائل، رقابت از پیش معین نشده بود. هر ربات باید به سمت منطقه آسیب‌دیده می‌رفت، راه خود را می‌یافت، در را باز می‌کرد، شیرفلکه‌ای را تنظیم و سوراخی در دیوار ایجاد می‌کرد. در این مسیر ارتباط ربات مدام ضعیف‌تر می‌شد و ربات باید از درجه بالایی از خودمختاری در مواجهه با مشکلات برخوردار می‌بود.

برنده این رقابت حساس، رباتی از «مرکز تحقیقات پیشرفته» کشور کره جنوبی بود. اما رباتی انسان‌نما از شرکت «بوستون داینامیکس» نیز به شدت توجه علاقه‌مندان را به خود جلب کرد؛ رباتی که در چند سال اخیر از آن بسیاری مینییم و می‌شنویم و فیلم آزمایش‌ها و نمایش‌های جذاب آن از محبوب‌ترین فیلم‌های شبکه‌های اجتماعی برای علاقه‌مندان علم و فناوری است.

جالب است که در فیلم دیگری نیز می‌بینیم، اطلس با چوب‌هاکی دنبال افراد می‌کند! اگر شما هم واقعیت این فیلم‌ها برایتان جای تردید دارد، بگذارید خیالتان را راحت کنم: فیلم‌هایی که این روزها در فضای مجازی در حال انتشارند، ساختگی هستند. آنچه در تصویر می‌بینید، ربات نیست! هنرمندی است که با لباس و برجسب‌های خاصی روی آن، و به کمک جلوه‌های ویژه و بعد از مونتاز نهایی، شبیه ربات نمایش داده می‌شود. این هنرمندان با تقلید سبک حرکت‌ها به شکلی که ربات اطلس انجام می‌دهد و سپس به کمک مونتاز و جلوه‌های ویژه، فیلم‌های پرطرفداری ساخته‌اند که مخاطب را به فکر فرو می‌برد و البته برخی را هم گول می‌زند.

پشت صحنه این فیلم‌ها را گروه سازنده منتشر کرده است تا شاید فعلاً خیال ما راحت باشد که اطلس کاملاً تحت کنترل است. اما این فیلم‌ها یا شوخی‌های هنری، از داستان‌های عمیق‌تری در دل خود خبر می‌دهند. پیشرفت‌های هوش مصنوعی و رباتیک در دهه اخیر خیره‌کننده بوده‌اند. از طرف دیگر، قدرت پردازش رایانه‌ها هر روز در حال بهتر شدن است.

امروزه صحبت از «رایانه‌های کوانتومی» دیگر فقط یک رؤیا نیست. در چند سال آینده جهان پردازش اطلاعات به شدت متحول خواهد شد و انواع الگوریتم‌های هوش مصنوعی و یادگیری عمیق، در کنار قدرت پردازنده‌های رایانه‌ای، این سؤال را به ذهن می‌آورد که آیا امکان دارد، اطلس و دیگر ربات‌های انسان‌نما، مانند برخی فیلم‌ها، روزی از کنترل ما خارج شوند یا رفتاری را تحلیل و اجرا کنند که ما از آن‌ها نخواستیم؟ پاسخ‌های متخصصان متفاوت‌اند. برخی می‌گویند این ربات‌ها همیشه کلیدی برای خاموش کردن دارند و برخی می‌گویند فناوری‌های هوشمند باید خیلی دقیق و با قوانین کنترلی محکم‌تری مورد ساخت و بررسی قرار گیرند.

همچنان قادر نیستند ربات‌های انسان‌نما در اندازه یک انسان واقعی را طوری طراحی کنند که تعادل خود را حفظ کند؛ چه برسد به اجرای حرکت پرش با حفظ تعادل.

ربات ژیمناست یا پارکور کار اطلس برای انجام هر کدام از این حرکات به الگوریتم بهینه‌سازی ایجاد حرکات پویا نیاز دارد. هر چه این الگوریتم‌ها با دقت و جزئیات کامل‌تری نوشته شوند، حرکات ربات زیباتر و کارآمدتر خواهد شد. در ادامه کار، برای ردیابی حرکات و اجرای زیبایی حرکات پارکور، وجود یک کنترل‌کننده پیش‌بینی‌گر الزامی است.

اطلس دارای ۲۸ عملگر هیدرولیکی است. نمونه کنونی آن نمونه توسعه‌یافته‌ای از این ربات است که به نسبت سال ۲۰۱۵ تغییرات ساختاری متفاوتی داشته است. نمونه جدیدتر آن سبک‌تر و چابک‌تر است. شرکت بوستون داینامیکس، با استفاده از فناوری پرینت سه‌بعدی، بخش‌های اساسی ربات را ساخته است که سبب افزایش نسبت توان به وزن ربات در مقایسه با نمونه‌های اولیه آن شده است. نمونه‌های جدیدتر ربات اطلس نسبت به نمونه‌های قبلی دارای ویژگی‌های مهمی است. به‌عنوان نمونه، این ربات می‌تواند بعد از برخورد با زمین از زمین بلند شود یا حرکت آکروباتیک انجام دهد.

برای کنترل ربات اطلس، یک اپراتور مسیر کلی حرکت ربات را مشخص می‌کند. همچنین ربات می‌تواند از چند دوربین برای بینایی و همچنین سنسورهای مکان‌یاب و شناسایی محیط، برای تنظیم موقعیت خود نسبت به تغییرات، استفاده کند. اطلس همچنین می‌تواند برخی از وظایف محوله را به‌صورت خودکار انجام دهد. برای نمونه، اگر بارکدهای خاصی روی جعبه‌ها درج شده باشد، اطلس می‌تواند جعبه‌ها را بردارد و در قفسه‌های مناسب قرار دهد.

نرم‌افزار کنترلی ربات اطلس به‌طور کامل و دقیق به ربات نمی‌گوید که چگونه مفصل‌ها را حرکت دهد. درواقع یک مدل ریاضی که مشخص‌کننده فیزیک ربات است، مقدار حرکت مفصل ربات را برای انجام یک کار خاص مشخص می‌کند. همچنین چگونگی تعامل با محیط از طریق این مدل صورت می‌پذیرد. ربات اطلس برای حفظ تعادل و انجام حرکت از تمامی قابلیت‌های حرکتی بدنش استفاده می‌کند. به‌عنوان نمونه، هنگامی که از روی مانعی می‌پرد، یا یک حرکت آکروباتیک انجام می‌دهد، تنها از پای خود برای انجام حرکت استفاده نمی‌کند. برای افزایش قابلیت حرکتی خود، از حرکت بالاتنه و همچنین حرکت دست بهره می‌گیرد. این همان کاری است که ورزشکار رشته ژیمناستیک برای انجام حرکت خود انجام می‌دهد.

### واقعاً ربات اطلس کسی را کشته و فرار کرده است؟

حتماً شما هم فیلم ربات انسان‌نمایی را که چند وقتی است در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شود، دیده‌اید؟ داستان فیلم از این قرار است که در شرکت ساخت ربات بوستون داینامیکس سر به سر رباتی می‌گذارند که طبق اصول نباید و نمی‌تواند به انسان‌ها شلیک کند. اما آن قدر اذیتش می‌کنند که کاسه صبرش لبریز می‌شود و شروع می‌کند به تیراندازی به سوی انسان‌ها و بعد هم فرار می‌کند! کاربران زیادی در فضای مجازی از این موضوع نگران شده‌اند و می‌گویند بعید نیست روزی قربانی ربات‌هایی شویم که ساخته دست خودمان هستند! خیلی‌ها هم می‌پرسند اصلاً سر و کله این ربات‌ها از کجا پیدا شد؟!



# لبخند جوان

«بخش طنز زیر نظر نسیم عرب امیری»



لطفاً بارکد را اسکن کنید!

«تصویر گر: سام سلماسی»

منظومهٔ دهه‌هشتادی‌ها



اثر طبع عباس احمدی دهه‌شصتی



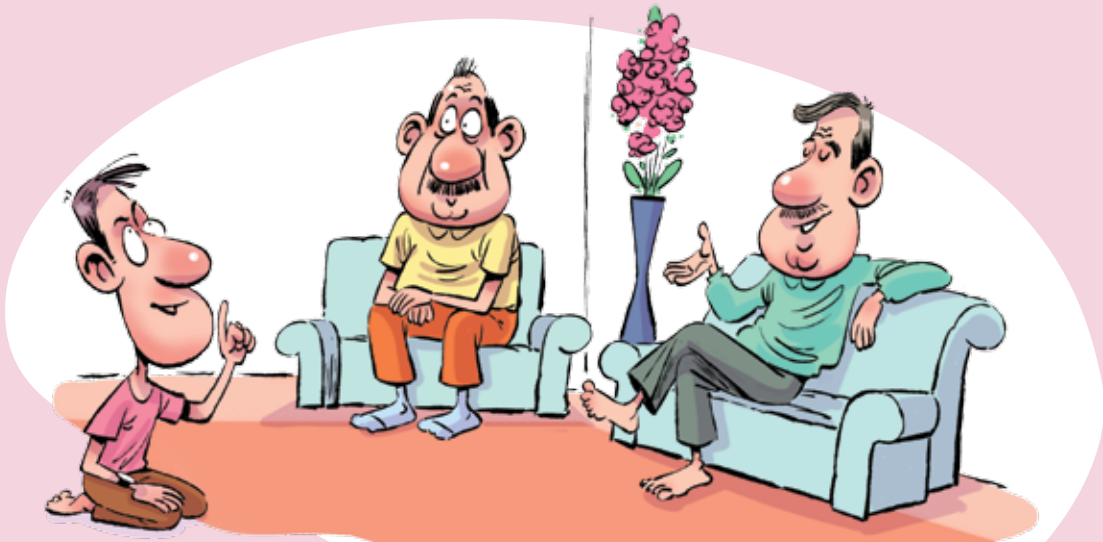
قسمت چهارم

«کم گوی و گزیده گوی چون دُر»  
تا فک تو را نکرده‌ام قر  
از بس که زدی به دست، الکل  
از دست تو پوست رفته بالکل  
گفتم به زبان خوش که: یارو!  
بر دست بز تو ژل، نه بر مو!  
ای بچه مگر ادب نداری؟  
می‌خواهی و روز و شب نداری  
همواره سرت درون گوشی است  
این کار فقط زمان فروشی است  
انگار که اپلیکیشن شاد  
کرده است تو را شدید، ناشاد!  
ای کاش به عمر و زندگانی  
عادت بشود کتاب‌خوانی  
گردیده در این زمانه، باری  
پر خرج و خطیر، بچه‌داری

چون درس و کلاس گشته تعطیل  
بستی تو درون خانه قندیل  
هان بچه ناز لاغر من  
گشته شکمت شبیه کلمن!  
کردی تو اضافه وزن پیدا  
از خرج تو بنده زار و شیدا  
بد هیکل خود قناس کردی  
شیطون! تو هم اختلاس کردی؟  
نزدیک به زخم بستری تو  
پاشو پسر مگر کری تو؟  
بر خیز و به خود بده تکانی  
آبی تو بز بر استکانی  
این ماسک بود تو را نشانه  
فرصت بدهی به فک و چانه

چیزی که جهان به خود ندیده است  
بیماری وحشی کووید است  
یارب ببر این شب سیه را  
این شر کووید نوزده را  
افتاده به جان خلق، ویروس  
ویروس پلید و زشت و منحوس  
تحریم شده است دیده‌بوسی  
تعطیل، عزا شد و عروسی  
«در خانه بمان» شعار ما شد  
این سمیل افتخار ما شد  
در برههٔ حساس کنونی  
ای طفل گریز پای، چونی؟  
از بس که درون خانه ماندی  
تا مرز جنون مرا کشاندی





## اختراع زود بازده!

«شروین سلیمانی»

و درشتشان آماده کردم. پدرم طبق معمول شروع کرد به تعریف از من و پزدادن که پسر من نابغه است و از ژنتیک خانوادگی‌اش گفت.

خلاصه حرف رسید به اینجا که پسر من روزی پنج شش ایده اختراع به ذهنش می‌رسد که هر کدام از آن‌ها می‌تواند زندگی بشر را متحول کند. دوست پدرم کنجکاوانه پرسید: مثلاً چه اختراع‌هایی؟ پدرم گفت: مثلاً اختراع دستگاه تبدیل آب دریا به بنزین، اختراع نوعی بیسکویت که جایگزین گوشت قرمز می‌شود، ساخت خودروهای پرنده با قابلیت پارک کردن در اتاق خواب، ساخت خانه‌های تاشو که در صندوق عقب

پراید جا می‌شوند و ده‌ها اختراع دیگر. دوست پدرم که معلوم بود دارد در دلش به ریش ما می‌خندد، با حالت شوخی گفت: «آقازاده امشب ایده تازه‌ای برای اختراع ندارند؟» من که حساسی از شرایط موجود کلافه و عصبی بودم، گفتم: «چرا، اتفاقاً یک ایده همین الان به ذهنم رسید.»

دوست پدرم با اشتیاق گفت: «چه جالب! می‌توانم بپرسم ایده جدیدتان چیست؟»

نگاهی به پدرم کردم و با احتیاط گفتم: «می‌خواهم یک دستگاه فرستنده اختراع کنم که بشود آن را روی پشت بام نصب کرد.»

دوست پدرم مشتاقانه پرسید: «آن وقت این دستگاه چه کاربردی دارد؟» گفتم: «این دستگاه طول موجی خاص از خودش منتشر می‌کند که تا شعاع دو هزار کیلومتری اطراف خانه را پوشش می‌دهد و با اثر گذاری بر مرکز تصمیم‌گیری در مغز افراد، آن‌ها را از ورود سر زده به خانه فک و فامیل و دوست و آشنا در شب‌های امتحان منصرف می‌کند!»

اولش همه خندیدند. اما چیزی نگذشته بود که اثرات ایده جدیدترین اختراع من ظاهر شد. دوست پدرم به همراه خانواده خداحافظی کردند و رفتند و من و پدرم هم رفتیم سر جزوه‌ها و نمونه سؤال‌ها و مشغول کارمان شدیم.

اولین سؤال را که حل کردم، پدرم گفت: «پسر من از این به بعد هر ایده‌ای به ذهنت رسید، قبل از اینکه پیش دیگران مطرح کنی، با من مشورت کن!»

پدرم همیشه می‌خواست که من آدم متفاوتی باشم و از بقیه هم و سن سال‌های خودم چند قدم جلوتر باشم. به همین دلیل خودش برای تمام کارها و درس‌هایم برنامه‌ریزی می‌کرد و شخصاً بر حسن اجرای این برنامه‌ها نظارت داشت تا جایی که پیشرفتش در بعضی از درس‌ها از خودم بهتر بود! من هم مثل یک ربات حرف گوش کن، برای رسیدن به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت پدرم گام بر می‌داختم و ایمان راسخ داشتم که اگر با همین فرمان پیش بروم، در آینده‌ای نه چندان دور نامم در کنار انیشتین، ادیسون، هابل، گالیله و مندلیف قرار خواهد گرفت. پدرم اعتقاد داشت که در خانواده ما به‌صورت ژنتیک استعدادهای خارق‌العاده‌ای وجود دارند و من ژن‌های منحصربه‌فردی را از آن‌ها به ارث برده‌ام که اگر قدرشان را بدانم، می‌توانم یک تنه مرزهای علم و دانش را در دنیا جابه‌جا کنم و پرچم خانواده‌ام را در دنیا به اهتزاز در آورم.

پدرم از من خواسته بود که ضمن درس خواندن به اختراع چیزهایی فکر کنم که می‌توانند زندگی بشر را متحول کنند و من هم روزی پنج شش اختراع به ذهنم می‌رسید و آن‌ها را با پدرم در میان می‌گذاختم. او هم از خلاقیت‌های من کیف می‌کرد و پُر مرا پیش صغیر و کبیر می‌داد.

داختم برای امتحانات پایان ترم آماده می‌شدم و اولین امتحان من هم فیزیک بود که من و پدرم حساسیت ویژه‌ای روی این درس داشتیم. عصر روز قبل از امتحان، پدرم با یک بغل جزوه و نمونه سؤال وارد خانه شد و در را با پایش بست و سؤال‌ها را ریخت روی میز و خودش هم خیلی مصمم نشست و گفت: بیا بنشین این‌ها را حل کنیم.

هنوز اولین سؤال را نخوانده بودیم که زنگ خانه به صدا درآمد و دوست قدیمی پدرم به همراه همسر و سه بچه‌اش بر سرمان آوار شدند و تمام نقشه‌هایمان را نقش بر آب کردند. من که هم فرصت طلایی درس خواندنم سوخت شده بود و هم اتمام به اشغال مهمانان ناخوانده در آمده بود، نا امید و بی‌انگیزه، مثل بازیکنان تعویضی، رفتم و کنار مهمان‌ها نشستم و خودم را برای جواب دادن به سؤال‌های ریز

# از دفترچه خاطرات یک ربات «علی زراندوز»

امروز سر کلاس تاریخ، معلممان داشت توضیح می داد که هزاران سال قبل موجوداتی به نام انسان روی کره زمین زندگی می کردند که از بس با هم دشمنی کردند، بالاخره همه شان در یک جنگ بزرگ از بین رفتند و فقط ما ربات ها روی زمین باقی ماندیم. معلممان یک ریز داشت از بدی های آدم ها می گفت که من دستم را بالا بردم و گفتم: «جازه؟ ولی من شنیدم انسان ها کارهای خوبی هم می کردند. مثلاً شعر می گفتند، نقاشی می کشیدند، فیلم می ساختند...»

معلمم بلافاصله مرا از کلاس بیرون کرد و گفت بروم پیش آقای مدیر تا تعدادی برنامه «آنتی ویروس» رویم نصب کند. چون این طور که آقا معلم تشخیص داده بود، ویروس انسانیت کم داشت تمام «سی پی یو»، «رم» و «مادربورد» مرا احاطه می کرد!

xxx

بالاخره فهمیدم چرا مدتی است رفتار بابا و مامان این قدر عجیب شده ... آن ها می خواهند یک خواهر ربات کوچولو به جمع خانواده اضافه کنند. امروز بابا مرا صدا کرد و بعد از آنکه با چند تا سرفه، «اسپیکر»ش را صاف کرد، درباره اینکه تک رباتی در زندگی اصلاً خوب نیست و هر رباتی باید یک خواهر یا برادر رباتی داشته باشد تا بتوانند به کمک

هم آنتی ویروس نصب کنند و همدیگر را بزنند توی شارژ، نطق طولانی ای انجام داد. بعد هم گفت در انتخاب خواهر جدیدم، من هم می توانم نظر بدهم. سپس من و بابا و مامان، سه تایی رفتیم به مرکز خرید بزرگ شهر و بعد از کلی گشتن، بالاخره یک خواهر ربات صورتی رنگ با چراغ های «ال ای دی» بنفش پسندیدیم و آن را خریدیم و به خانه آوردیم ...

الان هم که من در حال نوشتن این خاطرات هستم، بابا دارد «ویندوز» خواهرم را نصب می کند تا سیستمش بالا بیاید و من صاحب یک خواهر بشوم ... البته مامان هم بی کار نیست و دارد در آشپزخانه، پریزهای شارژ و تغذیه مان را از سه تایی به چهار تایی تبدیل می کند!

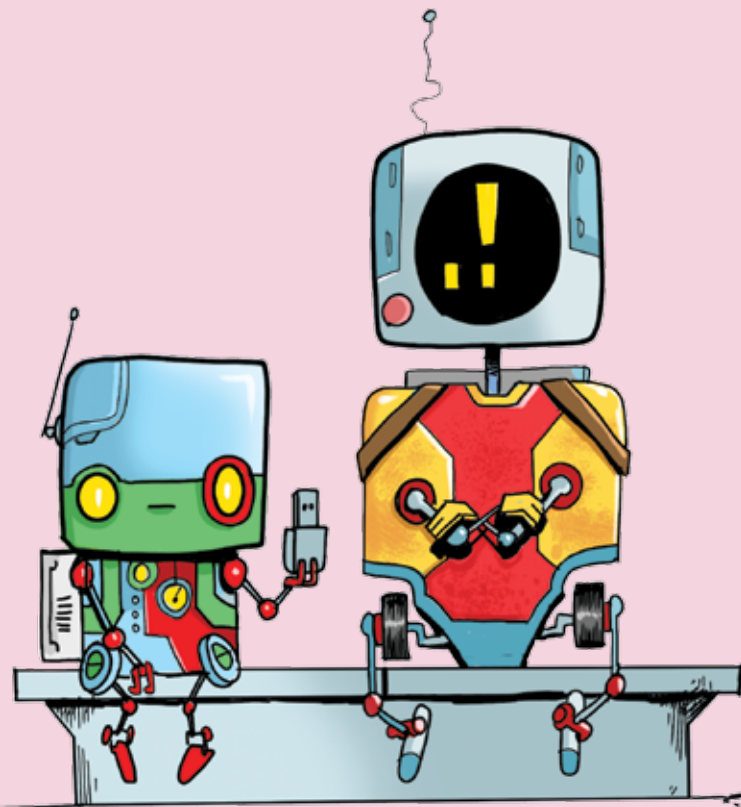
xxx

امروز در حیاط مدرسه با یک ربات سال بالایی قلدر درگیر شدم. او می خواست به زور «فلش مموری» ام را از من بگیرد. آقای ناظم هر دوی ما را به دفتر مدرسه برد و ما را تهدید کرد که اگر باز هم در حیاط مدرسه دعوا کنیم، «هارد» هایمان را می زند زیر بغلمان و ما را از مدرسه بیرون می کند.

آقای ناظم می خواست دوباره برایمان توضیح بدهد که اگر همین طوری شرارت کنیم، سرانجام روزی «هنگ» می کنیم و دیگر حتی با «ری استارت» هم بالا نمی آیم که در حیاط مدرسه باز هم دعوا شد و او دفتر را ترک کرد.

وقتی آقای ناظم رفت، دست کردم توی «کیس» م و فلش مموری را، درآوردم. نصفش را دادم به ربات قلدر سال بالایی و گفتم: «گه قول بدی دیگه خوراکی هایم و ربات های کوچیک تر رو به زور نگیری، خودم هر روز خوراکی هام رو باهات نصف می کنم!» او هم نصف فلش مموری را گرفت و خورد و قبول کرد ...

راستی که بعضی روش های آدم ها هنوز هم جواب می دهد ... این طور که در یک کتاب قدیمی خواندم، آدم ها به این طور رفتارها می گفتند: «مهربانی!» برنامه ای که بعید می دانم هیچ وقت بتوان آن را روی هارد آقای ناظم نصب کرد!





← شنگول نامه ۱

# اسراف و اتلاف منابع

« صابر قدیمی

بابا بزی پای تلویزیون نشسته است. مامان بزی در حال یونجه‌پزی است و شنگول گوشی‌اش را لای کتاب درسی‌اش گذاشته است و دارد بازی می‌کند. مامان بزی: شنگولم، ببیعی فرفری من، قریبون اون ببع کردنت برم، برای بار صدم می‌گم: لطفاً سَمَت رو نکن توی سطل شیر. کشیف می‌شه باید بریزیم دور. توی این گرونیا اسرافه!

شنگول: قریبون شاخ قشنگت برم عزیزم. آویزه بناگوشم حرفت رو می‌کنم. آخه من عاشق خامه‌ای هستم که روی شیر می‌بنده. علف رو بسابی روش، بری روی طویله. اندازه یه کف سم یونجه کنارش بذاری و حالشو ببری. آخ دلم خواست! ولی چشم مامان بزی جون. فدای ریش قشنگت بشم. بابا بزی: من مانده‌ام که چرا شما این قدر با مهربانی و عطوفت با هم سخن می‌گویید. مانند خانواده‌های موجود در سریال‌ها شده‌اید. این همه رأفت و عطوفت از کجا نشئت می‌گیرد؟

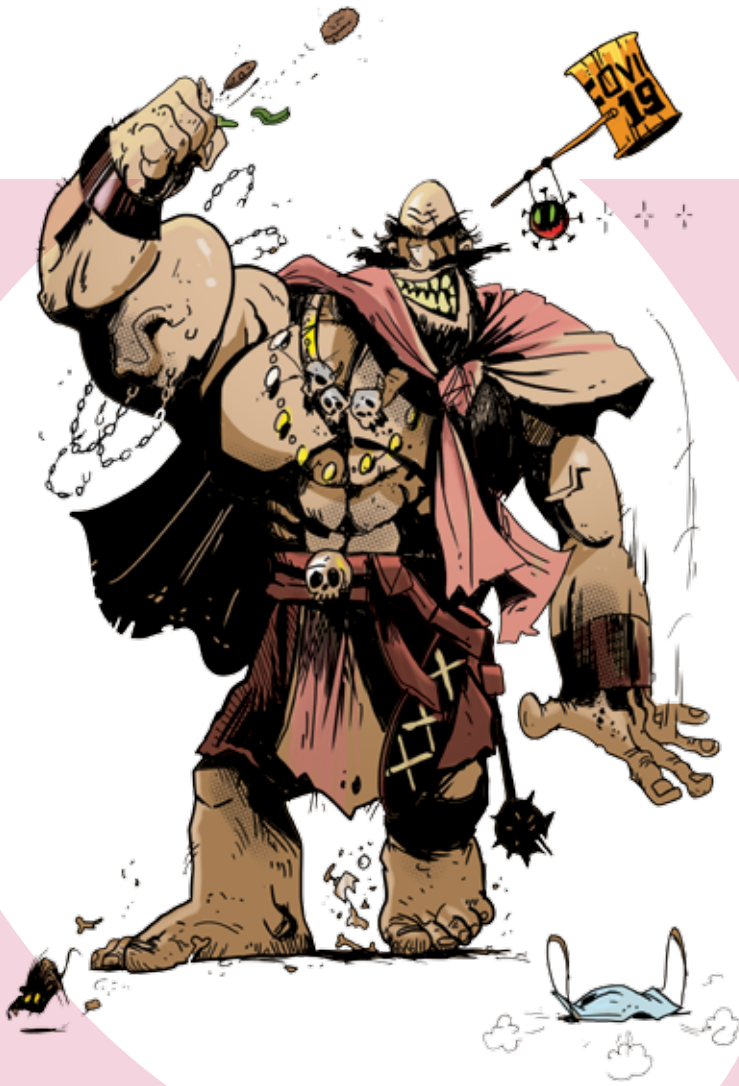
مامان بزی: از ما خواستن برای فرهنگ‌سازی و اعتلای اخلاق در خانواده با هم مهربون باشیم. بابا بزی جون یونجه گلاسه می‌خوری یا دم‌نوش خار علف؟! بابا بزی: هر چه از سم همسر گرامی‌ام رسد نیکوست. راستی پیام این داستان اخلاقی چیست؟

مامان بزی: یه لحظه اجازه بده نگاه کنم ... اینجا نوشته جلوگیری در اسراف و اتلاف منابع ... شنگول! بذار این آخر قصه اون روی بز من بالا نیاد. گوشی لامصبو بذار کنار تا نیومدم یکی یکی اون پشمتو بکنم فرزند دل‌بند و عزیزم!



# ماسک

« مصطفی مشایخی



شنیدم که یک پیلتن پهلوان  
به دوران ما آمد از باستان

تنه کات و هفتی، شکم سیکس پک  
دو بازو خوش استایل، سرشانه تک

به دنبال نخجیر هر جا دوید  
فقط موش و چندین مدل گر به دید

کمی نان و حلوا ته کوله داشت  
بپیچیدش و زیر دندان گذاشت

نیارست پیدا کند تخت مفت  
کلیمی بگسترد و در پارک خفت

سحرگاه با بوق یک کامیون  
هراسان در آمد ز خواب اندرون

دوان شد که صبحانه پیدا کند  
که دل ضعفه‌اش را مداوا کند

جوانی به او گفت کای پهلوان  
اگر می‌ندانی همیدون بدان

که یک سفله‌ویروس، نامش کووید  
ز ووهان به هر جا و اینجا رسید

اگر از دهان سوی تن بگذرد  
تباهی و تخریب بار آورد  
بزن ماسک تا بی‌خیالت شود  
مصون از بلا خوش به‌حالت شود

یل از حرف او سخت رنجید و گفت  
برو رد کارت مزن حرف مفت

من آنم که دارد تنی چون بتن  
همان ازدها از وسط نصف کن

نود بار با غول جنگیده‌ام  
در این دشت و هامون پلنگیده‌ام

به حلق اندرونش دوا ریختند  
سرم‌ها کنارش بیایوختند

ته سی‌سی‌یو در قرنطینه بود  
گرفتار ویروس بدکینه بود

به زحمت رهانیدنش از خطر  
پزشکی به او گفت ای بی‌خبر

همیدان که ویروسکی این قدی  
یل از لاغراندام شناسدی

مواظب نباشی، تلف سازدت  
اگر فیل باشی براندازدت

برو ماسک می‌زن مگو چیست ماسک  
که سرمایه‌ی زندگانی ست ماسک

برایم بسی افت دارد بیم  
که ببند یکی ماسک بر چهره‌ام

یل آنکه خرامان خرامید و رفت  
به دنبال نخجیر غرید و رفت

چو آهو و بوفالو آنجا ندید  
به ناچار سی تا فلافل خرید

همی دست‌ناشسته خوردن گرفت  
یکی سفله‌ویروس بر تن گرفت

چو ده روز بگذشت، تبار شد  
نفس بر ریه تنگ و دشوار شد

مر او را ببردند درمان سرا  
درازدنش روی تختی جدا

چو معلوم شد تست او مثبت است  
بژاژید و غم در وجودش نشست



# مناجات نامه شب امتحان

« نسیم عرب امیری

به نام خالق «تاریخ» و «شیمی»  
خدای مهربان، یار صمیمی!

خدای «دینی» و «جبر» و «ریاضی»  
خدای تبلت و گوشی و بازی!

خدای مهربان مهربان‌ها  
خدای شامگاه امتحان‌ها

دوباره شد زمان امتحان «زیست»  
شبست و تازه هشتم صفحه بیست!

چه باید کرد با این سختی و رنج:  
نکات امتحانی، صفحه پنچ

به جز شش فصل آخر، مانده در اصل  
سوالات مهم آخر فصل

خودم را بی جهت هی می‌زنم گول  
ندانم فرق «گلول» با «فولیکول»

خداوند! در این شش ساعت امشب  
کمک کن تا بمیرم یا کنم تب

ببار از آسمان برف و بوران  
ببار از غیب قدری باد و توفان

اگر باران و توفان هم نداری  
بکن توی هوا گوگرد جاری،

کمک کن تا شود شاخص صد و بیست  
صد و هشتاد اگر هم شد که عالی‌ست!

اگر کشور شود تعطیل فردا  
شوم یک عمر مدیونت خدا یا!

بخوانم ترم بعدی درس بسیار  
به من رحمی بکن تنها همین بار!



## مدرسه شاد مجازی

سعید طلائی

دیشب از روی ترحم پدرم کرد نگاهی به من و گفت که نازی ... چه شود مملکتی که تو قرار است بسازی! بغل کامپیوتر خشک شدی بس نشد این مسخره بازی؟ مگر آیا تو ربانی که نداری به غذا هیچ نیازی؟ که چنان چوب بلامصرف و بیهوده نشستی به کناری و شدی کاملاً از درس فراری و از علم و هنر و ورزش و دانش متواری، تو مگر راستی ای بی‌سروپا مشق نداری؟ چه بگویم به تو آخر که چه حاجت به بیان است؟ خواستم لب بگشایم که برآورد ندایی که «خدایا که بزرگی و عزیزی و خدایی، باز هم کاش که فرزند مرا راهنمایی بنمایی که مرا دق ندهد این همه با کامپیوتر بازی و این ژست کذایی که جوان‌ها همگی در پی کارند خدایی ولی این بیجهت ما در پی علافی و بازی». من و بازی؟ ابد! زود قضاوت مکن این قدر پدرجان چه بگویم که تو از کاه چنین کوه نسازی و مرا بیشتر از پیش شمانت نکنی چون که خودم هم شده‌ام خسته از این حالت رنجور هوازی. به خدا نیستم از حال خودم سرخوش و راضی ولی انصاف بده من که نبودم پی بازی که اگر زل زده‌ام روز و شب این‌گونه به این کامپیوتر (البته رایانه درست است) ولی چاره نداریم به جز مدرسه «شاد» مجازی که چنین است و چنان است.

شادم از اینکه اگر توی کلاس ولی آهسته در این گوشه این میل پلاس که نه از چوب معلم به هراسم نه نیاز است که هر صبح اتویی بکشم روی لباسم که مجازی شده تحصیل و نگشته است دگر مدرسه تشکیل، نه اینکه شده تعطیل که از دور همان است ولیکن شل و وارفته و بی‌شور و نشاط و هیجان است و مجازی است و این است هر آن چیز که در حد توان است. به هر حال، شمایی که گل سرسید نسل جوانید و پر از شوق و توانید و به جز تست‌زدن وقت شده رشد جوان نیز بخوانید، چه خوب است اگر بحر طویلی بنویسید و به تحریریه ما برسانید، به تحریریه رشد، به رشدی که جوان است.



# روزگار آسمان

« نسرین بیژنی »

« یک شب هم از اصفهان تا یزد رفتیم برای دیدار شهید آیت‌الله صدوقی. ایشان خیلی به عباس علاقه داشت. به کسی اطلاع ندادیم، اما وقتی رسیدیم منزل شهید صدوقی، دیدیم ایشان در منزل ایستاده و منتظر ماست. تا ما را دید، جلو آمد و سر عباس را روی سینه‌اش گذاشت و گفت: «آقای بابایی! منتظران بودم.»<sup>۱</sup> چند ساعتی در محضر ایشان بودیم. زمان خداحافظی که رسید، شهید صدوقی سوییچ یک سواری پیکان را جلوی عباس گذاشت و گفت: «شنیدم به همه خلبانان پایگاه ماشین دادند و شما نگرفتید؛ این متعلق به شماست.» عباس گفت: «حاج آقا! من احتیاجی ندارم. اگر این را به پایگاه هدیه کنید، آن وقت من بیشتر خوشحال می‌شوم و می‌توانم استفاده کنم.» شهید صدوقی دوباره فرمود: «آقای بابایی! پایگاه سهمیه دارد؛ این مال شماست.» این بار عباس با حالت تواضع سرش را پایین انداخت و گفت: «حاج آقا! اگر به پایگاه هدیه بدهید، من خوشحال‌تر می‌شوم.» آیت‌الله صدوقی فرمود: «حالا که اصرار می‌کنی، چشم. این ماشین را به پایگاه هدیه می‌کنم.» شهید صدوقی علاقه زیادی به عباس بابایی داشت. به گوش خودم شنیدم که فرمود: «بابایی، جوان دوست‌داشتنی و اهل معنایی است. ای کاش ما هم در کارهایمان این چنین خلوصی داشته باشیم.»<sup>۲</sup>

«روزها بود که در منطقه بودیم. اوایل جنگ بود. یک روز عباس آمد پیش من و گفت: «باید رانندگی تانکر یادم بدهی.» گفتم: «چرا؟» گفت: «نیرو کم است، مشکل آب داریم. بچه‌ها خیلی اذیت می‌شوند. باید یک کاری کنیم.» منابع آب خراب شده بودند و باید تا تانکر از شهر، آب می‌آوردیم. آن قدر اصرار کرد که بالاخره یاد گرفت. دیگه شده بود کار هر روزش که بعد از پایان کار اداری و حتی بعد از پرواز، از کابین که بیرون می‌آمد، می‌رفت سراغ تانکر آب. آن موقع اگر به کسی می‌گفتی این راننده تانکر، فرمانده پایگاه هشتم هوایی است، امکان نداشت باور کند.»<sup>۳</sup>

## پی‌نوشت‌ها

- محمد محمدی ری‌شهری، میزان‌الحکمه، قم، دار‌الحديث، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۳، ج ۷، ص ۳۷۷، ح ۵۰۹.
- نک: صص: ۸۲ و ۸۳.
- میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۳۷، ح ۵۰۱۰.
- محمدعلی صدقی، علمدار آسمان، مشهد، پیام فاطمیون، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۰.
- همان، ص ۴۳.

در احادیث، داشتن اخلاص، شرط پذیرفته‌شدن اعمال انسان، معرفی و بر آن تأکید فراوانی شده است. جبرئیل در پاسخ به سؤال پیامبر(ص) از تفسیر اخلاص گفت:

مخلص کسی است که از مردم هیچ نخواهد تا خود بدان دست یابد و هر گاه به آن رسید، خشنود شود [و] اگر چیزی نزدش باقی ماند، آن را به دیگران بخشد؛ زیرا کسی که از مخلوق چیزی نخواهد، به عبودیت برای خداوند متعال اقرار کرده است و چون به نیاز خود دست برسد و خشنود شود، از پروردگار خویش خشنود شده است و خداوند نیز از او خشنود می‌شود و هر گاه چیزی را که به آن رسیده، به دیگران ببخشد، به مرتبه اعتماد بر معبودش رسیده است.<sup>۱</sup>

به گفته خود شیطان، مخلصان از گزند او ایمن هستند<sup>۲</sup> و تا زمانی که اعمالشان برای خداست، حربه‌های شیطان برای انحراف آنان کارآمد نخواهد بود. خداوند تبارک و تعالی، این تحفه را در دل بندگانی قرار می‌دهد که دوستشان دارد. اخلاص، تعیین‌کننده رتبه بندگان و نجات‌بخش مؤمنان است.

به فرموده پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله، انسان مخلص چهار نشانه دارد: «قلبی پاک و سالم دارد، اعضا و جوارحش فرمان‌پذیرند، خیرش به دیگران می‌رسد و از اعمال ناشایست، خوددار است.»<sup>۳</sup> اخلاص در عمل، نشان‌دهنده درستی و صداقت در نیت است. انسان مؤمن، تمام تلاشش این است که رفتار روزانه‌اش را برای خدا خالص کند. بنده مخلص کسی است که در انجام دادن اموری مثل خدمت به خلق، انتظار قدردانی نداشته باشد، وظایفش را برای جلب رضای معبودش انجام دهد و یقین داشته باشد که فقط خداوند پاداش بندگان را می‌دهد. خاطرات شهیدان، سرشار از عطر اخلاص است.

## شهید عباس بابایی

یکی از هم‌زمان شهید می‌گوید: «حدود سال‌های ۶۰-۶۱ بود. پایگاه شکاری هشتم، نامه‌ای از ستاد فرماندهی تهران آمد که خلبانان نمونه را برای دریافت ائومبیل معرفی کنید. شهید بابایی آن روزها فرمانده پایگاه بود. ایشان نامه را دید و دستور پیگیری داد. اسامی تهیه شد. طبق بررسی‌های انجام شده، نام بابایی هم در لیست قرار گرفت. اسامی را بردیم پیش شهید بابایی تا نامه و لیست افراد را امضا کند. به محض اینکه نام خودش را دید، خط زد و گفت: «برادر! این حق بقیه است، نه من!» گفتم: «طبق بررسی‌های ما، شما خودت بیشترین پرواز را داشتی و امتیازات از همه بالاتر است.» اما او به جای اسم خودش، اسم فرد دیگری را نوشت و لیست را امضا کرد.»<sup>۴</sup>



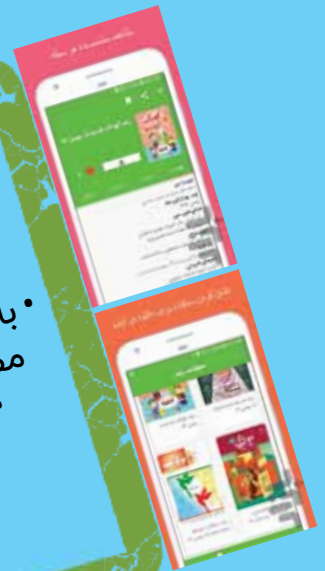
# روش

«نرم افزار کاربردی (اپلیکیشن)  
مجلات رشد راه اندازی شد»



## امکانات اصلی برنامه

- دسترسی به آخرین مجلات منتشر شده
- مشاهده آرشیو هر مجله به صورت دسته بندی شده
- مشاهده مشخصات هر مجله (فهرست مطالب، پدیدآورندگان و...)
- بارگیری رایگان مجله از نرم افزار کاربردی (اپلیکیشن) بازار برای مطالعه برون خط (آفلاین) درون برنامه (بدون نیاز به تارنما)
- نشان کردن مجلات برای سرزدن یا بارگیری در آینده
- ارسال اعلان در زمان بارگذاری مجله جدید
- نظرات کاربران



آخیش!  
قولنجم شکستا!

کمک! فرار کنید! زلزله!

چه آرامشی!

پس این جاده چی شد؟!

اگر نامهربان بودیم، رفتیم

به تگون بخوره  
پا باز ۱۸۰ درجه رو شاخشه

چه زود چهارشنبه سوری شد!

Chahar